سطحیات داراشکوه

سطحیات.

Shaṭhiyyat.

[illegible] کا [illegible] سوال [illegible]

بھلا کہ [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

ہر [illegible] [illegible] آمادگی [illegible]

اگر کچھ [illegible] ادھر [illegible] ہاری

ہاری کا [illegible] قبول [illegible] [illegible] ہو [illegible]

ہاری [illegible] کرے [illegible] در [illegible] خانہ [illegible]

تمام شد

مثنوی حکمت [illegible] از [illegible] قطار [illegible] هزاران [illegible]

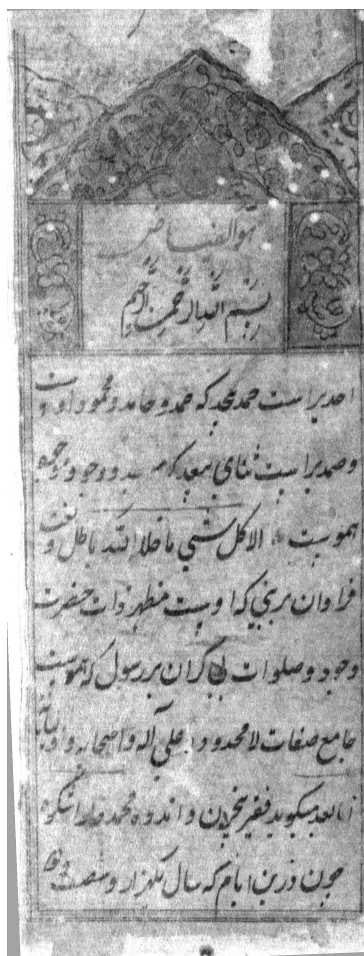
[illegible] برقد [illegible] صفات [illegible]

ہر کہ [illegible] [illegible] [illegible]

حق [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] صفات [illegible]

ہر کہ [illegible] باید [illegible] اختلاف [illegible]



هو الناظر

بسم الله الرحمن الرحیم

احدی راست حمد مجید که حمد و حامد و محمود اوست و

و صمدی راست ثنای بعید که مبدء وجود و جمیع

هویت‌ها الا کل شیء ما خلا الله باطل و نعت

فراوان ربی که اوست مظهر ذات حضرت

وجود و صلوات بیکران بر رسول که هموست

جامع صفات لامحدود و بر علی آله و اصحابه و اتباعه

اما بعد میگوید فقیر بیخبر از اندوه محمد علی انکوه

چون در این ایام که سال یکهزار و شصت و

نیست حاشا وکلا .:. هرگاه خدا وانبیا می‌گفتند
من حوصله از کجا بیارم عارف بی‌پروا زند بامی
بایزید بسطامی قدس سره گفت این تخم
معرفت را در عهد آدم در زمین کردند و در وقت
نوح از زمین برآوردند و در زمان ابراهیم مرتبه
گل رسانیدند و در عهد موسی خوشه پدیدار
ساختند و در عهد عیسی انگور نمودند و در
زمان محمد شراب صافی کشیدند و رندان
این امت از آن می ناب قدحها کشیدند و
بیخود گشتند و بانگ بلند گفتند که سبحانی
ما اعظم شانی ولیس فی جبتی سوی الله انا الحق
ولا اله الا انا وامثال این شطح الهی هو الاول
والآخر والظاهر والباطن یعنی وجود منحصر

درنیست وهمه منم واسطی فرمود که درین آیه هیچ
چیزرا وجودی نگذاشت همه خود شد و هم
فرمود اینما تولوا فثم وجه الله هر طرف که روی
بیارید روی منست یعنی روی شما روی
منست وهم فرمود ان الذین یبایعونک انما
یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم یعنی دست
که بدست محمد بیعت کرد بدست الله بیعت کرد
وآن دست الله صاحب که بالای دستهاست
دست محمد است مثل این در کلام الهی و احادیث
قدسی بسیار است چنانچه فرمود ای موسی
بیمار شدم مرا نه پرسیدی [illegible] گرسنه بودم مرا طعام
ندادی موسی گفت خداوندا تو منزهی از بن
گفت فلان درویش که بیمار بود عیادت نکردی

بعد ازان در حالتی شدم که اورا از وجود بودم
یعنی هستی موهوم من رفت همه او شدم شطح
حضرت بایزید بسطامی قدس سره خبر بود که گفت
من گفت نه همه بنده اند جز تو و هم ابو یزید فرمود
توبه مردم از گناهانست و توبه من از گفتن لا اله الا الله
و هم پیش ابو یزید خواندند ان بطش ربك لشدید
گفت گرفتن من از گرفتن [illegible] ب یعنی
من دوستی او را در دل محکم تر گرفتم و هم ابو یزید
بر مقابر یهودان بگذشت گفت معذوراند پس
بمقابر مسلمانان بگذشت گفت معذوراند و من
میگویم [illegible] و مجبوراند و هم ابو یزید گوید خداوند
تعالی بر همه عالم بنگریست اهل نیافت برای معرفت
خویش پس ایشان را مشغول بعبادت کرد و هم ابو یزید

از موذن الله اکبر شنید گفت من بزرگ وار
ترم در الوهیت و هم او را گفتند همه عالم در تحت
لوای محمدی خواهند بود صلی الله علیه وسلم بایزید
گفت الله اکبر لوای من از لوای محمد عظیم تر است
یعنی از حقیقت محمدی حقیقت هویت برتر است
وهو علی کل شیء محیط و هم بایزید را گفتند الله تعالی
ترا لوح محفوظ است گفت آن لوح محفوظ منم و هم
اصحاب جای نمازی برای بایزید فرستادند و
بران نماز گذارد و بایزید فرمود و عبادت تمام ابدال
و اولیاء و عالمیان را در تکیه پیر کرده بر سر گذاشته‌ام
مرا احتیاج بجای نماز نیست و هم بایزید میگوید
سی سال است که با حق سخن میکنم خلق دانند که با ایشان
سخن میکنم و هم سی سال است که خلق را بخدا

میخوانم اما چون نیک نگریستم دانستم که همه پیش
از من بوی رسیده بودند و هم بایزید را گفتند
عارف را حجاب باشد گفت حق را حجاب
نمی باشد یعنی عارف حقیقت و هم ابو یزید
گوید که چون ماربوست بشریت و عبودیت
بینداختم و بیرون شدم ازان شیخ ابو حفص
حداد نیشاپوری قدس سره گوید از انگاه
که الله را بشناختم در دل من حق و باطل نیامد
یعنی هرگاه که همه او باشد حق عین باطل است
و باطل عین حق و هم ابو حفص فرمود کسب نکردن
جهل است و کسب کردن شرک یعنی در کسب
گذاشتن عبریت لازم می آید و در کسب کردن
خود را دیدن و هم ابو حفص در تفسیر آیه واذ قلنا

للملائکه است چی [illegible] دم سفرها بد که منخواست
معلوم ملائکه کنند که من مستغنی ام از عبادت شما
ست ار عبادت ایشان مقدار ذره اعتبار مبدا
هرگز آن را سجد آدم بفرمود یعنی الله تعالی
مستغنی است از عبادت جمیع مخلوقات
سهل بن تستری قدس سره جماعه از فقها نزو
سهل نشسته بودند گفت مرا مجم[illegible] ملائکه و لو سفند
من محبت است بر علما و فقها الجماعه همه شورید ند
گفت هر یکی دسته گیاه بیاورید چنین آوردند
پیش گوسفند بنهادند از آن نخورد و سهل پاره
گیاه خشک پیش گوسفند نهاد گوسفند شروع
در خوردن کرد و فرمود که گوسفند من از آن نخورد
که من آورده ام و در گیاه شما شبهت بود گوسفند را

پس حجابست بر شما که باکی ندارید و الا هر کس
که باید بخورید ورع گوسفند من از شما بیش است
و من در هفتاد و دو روز برگ گیاه میخورم از بسکه
ملایکه مجسم چه انسان را روحانی آفریده اند من با
شهوت جسمانی با بخار ساینده ام و هم سهل عبدالله
فرماید که ذکر بر زبان بنده بالست و در رویی وسوسه
و هم از سهل پرسیدند که مرد کی صوفی شود گفت آنگاه
که خونش حلال و مالش مباح شود هرچه بیند از خدا بیند
و رحمت خدا بر همه شامل داند شیخ حضرت
استاد خود ابوسعید خراز قدس سره گفت
او را مدتی میجستم و خود را می یافتم اکنون خود را میجویم
او را می یابم و هم فرموده اند چون بحق بپیوندند و در
قرب رسند خود را فراموش کنند تا بجدیکه اگر پرسند

تو از کجائی بکجا میروی جواب گویند الله یعنی از الله ام

و در الله میروم این مقام را سیر فی الله گویند و هم

چنین [illegible] در کتاب درجات المریدین مسطور است که

ازین طایفه بعضی هستند که حظوظ نفس خود را

فراموش کرده اند و حاجتی از حق نخواهند و ندانند

چه خواهند و چه گویند و گیستند و چیستند و از

کجایند ولی نامند ولی نشناسند ولی علمند ولی جهل

و می‌نشناسند کسی را این سخن را فهمند و در بی‌خبری

کند ایشان را و این طایفه را اگر بپرسند که چه خواهید

گویند الله گوئید چه بینید گویند الله که چه دانید

گویند الله و اگر موئی از ایشان زبانی پیدا کند

گوید الله یعنی تا سر بر باشند از نور الله و از

غایت قرب نتوانند گفت الله و از خدا جدا نیند

که کو نید الله و برین حال حرمت نکنند و هم ابو سعید خراز
در عشق نوشته که آیا کسی هست غیر خدا و آیا قدرت
دارد کسی غیر خدا که کوید الله و آیا می شنید کسی
الله را غیر الله و آیا شناخت است کسی الله را
غیر الله و آیا در آسمانها و زمینها و در میان آسمانها
و زمینها هست غیر الله وقتی که نباشید شما
پس باشید الله را بالله و هم ابو سعید خراز
تفسیر آیه ان الذین کفروا بآیات الله لهم عذاب
شدید فرمود کافر اند کیانیکه منکر کرامات اولیا اند
و عذاب شدید ایشان محرومی است از مراتب
اولیا و هم ابو سعید خراز در تفسیر کریمه الحمد لله الذی
اذهب عنا الحزن فرمود که اهل معرفت در دنیا
همچو اهل جنت باشند در آخرت یعنی ایشان

از جمله تکالیف و انفعالات فارغ شد چنانکه اهل جنت
در جنت و هم خراز در تفسیر کریمه بالنجم هم یهتدون
زنده زنده آنکه حرکت او کجی باشد و مرده آنکه
حرکت را نسبت بخود دهد و هم خراز در تفسیر آیه
می فرماید که لوح سینه تو میباید که نقشی آلوده شده
نباشد از علمها و رسمها همچو سینه محمد صلی الله
علیه و سلم که چون از اینها پاک بود او را علم اولین و
آخرین عطا فرمود عزیزی میگفت سینه ملایان مانند
تخته مشق کودکان پر نقش است تا اینها تمام آن
نقش را نشویند قابل نقش حقایق نگردد و هم
خراز در تفسیر آیه للفقراء المهاجرین اخرجوا من
دیارهم و اموالهم میفرماید که فقیر شود و از هستی
موهوم خود جدا گردد و بگذرد تا از جمیع تصرفاتی در نسبت

بخود مبتدی نگذارد شیخ حضرت ابوالحسن
سمعان قدس سره گوید که خلق جمله جهان در بیابان
تشنه اند و من بر شط نیل تشنه ام یعنی ایشان در بیابان
غفلت و ناحق سرگردان اند و من در وصال
تشنه حسن بی نهایت شیخ حضرت ابوحمزه
خراسانی قدس سره گوید اگر غفلت نبودی
صدیقان بمردندی یعنی غفلت مربی وجود ظاهر است
و هم ابوحمزه در خانه حارث محاسبی قدس سره
آواز گوسفندی شنید در وجد آمد گفت لبیک
[illegible] حارث کاردی گرفته و گفت این چه
حالتست اگر باز نگردی ترا بکشم گفت ای محاسبی
مرده شد بن سنای خاکستر و سبوس آر و باهم
آمیخته بخور تا آن مغز تو روشن شود شیخ حضرت

ابراهیم خواص قدس سره در میان برف مربع
نشسته بود ابوالحسن علوی گفت بیا در خانه در آ هم
گفت [illegible] خوش است نخوانی شیخ الاسلام قدس سره
گفت با بشان [illegible] کا نکی نجا است محو است نجا است
یعنی حق همه جا است اینجا و آنجا همه اوست شطح
حضرت شیخ ابوالحسن نوری قدس سره جوانی نزد
نوری در آمد نوری گفت بازیچه [illegible] داشته گفت
بالهم [illegible] خراسانی گفت آن مرد که از قرب نشان
میدهد و اشارت میکند گفت آری گفت چون باز رسی
سلام من برگو و مگو که تو چا با هم قرب [illegible] و بعد
را جای نکن اندیشه نزدیک و دوری از قرب و از
بعد و از منی یعنی دوری نزدیکی دو کانگی منبع ابد
و در توحید دو دوئی شرک است و هم نوری فرموده

که هرگاه حق تعالی نظر بر لطافت [illegible] کثیف احتی

تا بعد و فنی که نظر بر کثافت خود کند خود را خلل یابد

یعنی در هر دو حال بگداخت و هم [illegible]

گریست یعنی از [illegible] بر مولای [illegible] هزار بعقد معبد آن

هزار هزار سال و هم نوری را گفتند الله تعالی را بچه

شناختی گفت بالله گفتند پس عقل چیست گفت عاجز است

راه نما [illegible] غیر او هم ابوالحسین نوری آواز

موذن بشنید گفت هلاکت باد بر تو در آن اثنا

آواز سگ بشنید گفت لبیک و سعدیک گفتند این

شیخ [illegible] چه حالست [illegible] از غفلت گفت

برای مرد و سگ بغیرت گفت که حق تعالی فرموده است

و ان من شیء الا یسبح بحمده یعنی هیچ چیزی نیست جز

[illegible] ذکر نباشد [illegible] حضرت ابوجعفر بن کرنبی

قدس سره جعفر خلدی گوید که جنید را روز وفات

ابن الکرسی بالای سر وی نشسته بود جنید گفت چه خبر

آن آب [illegible] بر داشت ابو جعفر گفت عدا است

و دوری جنید خود بسوی زمین فرو افکند

باز گفت عدا است و دوری یعنی او و تجلی شما

منزه است از جهت [illegible] سید الطائفه جنید

قدس سره در جواب حدیث کان الله و لم یکن

معه شیئی گفت الان کما کان یعنی چنانکه بود و هنوز

با او چیزی [illegible] الا هم او است و هست با او چیزی

و هم سید الطائفه گفته است التصوف کرسی عمل

نشستن بی نماز شیخ الاسلام گفت بی نماز

چه بود یافت تحسین و دیدار بی نیاز نشستن که

نبیند و بود دیدار علت است بلکه از وی جدا [illegible]

نشستن تو ، ساعتی بی خدا نشستن تو شرک

با حق نشستن است یقین ، خود بخود آشنای بیش

و هم از سید الطایفه پرسیدند که عارف کیست

گفت

و معروف که لون الماء لون انائه یعنی آب بی

رنگست و هر رنگی که ظرف دارد آب بهمان رنگ

نماید شعر آنکس که هزار عالم از رنگ نگاشت

رنگ من و تو کجا روا با داشت ، آن رنگ

همه هوس بود بباید شست ، او بی رنگست رنگ

او باید داشت ، و هم وی گفت اکلیت و اجزیت

مطالعه کردم آنکه از همه عجب شدم و از همه فانی

شدم و از همه باقی شدم و هم سید الطایفه را

پرسیدند که ما التوحید گفت التوحید اسقاط

الاضافات یعنی توحید دور کردن نسبتهاست

و

شبی این فقیر آن سرور را صلی الله علیه وسلم بر تختی
نشسته دید و حضرت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما
بر جانب دست چپ او نشسته و جنید عقب ایشان
و حضرت عثمان و علی رضی الله عنهما بر دست چپ
و برین حضرت غوث الثقلین قدس سره العزیز
متصل ایشان نشسته و ذو النون مصری و بشر حافی
و اکثری از مشایخ کبار و مولانا عبد الرحمن جامی
و استاد من شیخ مهرور ان مجلس حاضر بودند از انجا
که مرا همیشه ذوق این بود که توحید از ان حضرت
صلی الله علیه وسلم بیاموزم پای آن سرور بوسیدم
گفتم یا رسول الله چیست توحید آن حضرت از
روی بشاشت و خوشی انگشتهای دست راست
انگشت شهادت بر داشتند نزد حضرت غوث

نقلست که [illegible] رضی الله عنه [illegible]

پرسیدند و فرمودند که توحید در عبارت نگنجد تا آنجا

کافیست عین را از زبان شنودن گفت پیغمبر صلی الله

علیه و سلم یک انگشت بر داشت اشاره با حدیت کرد

کمال توحید یکی دانستن است و یکی دیدنست

یکی دان و یکی بین و یکی گو و یکی خواه و یکی جوان یکی جو

و هم در مجلس شیخ الطائفه شبلی روزی الله گفت

جنید گفت غیبت است یعنی درین وقت تو حاضر

نبودی که الله گفتی اگر حاضر می بودی کی الله می گفتی

شیخ حضرت سمنون قدس سره سمنون را

پرسیدند که محبت چیست گفت محبت بنده

با حق محبت حق باشد با همین لفظ در صحبت حضرت

علیه السلام از محبت حق باشد می گفتم ملائکه [illegible]

[illegible] بگیرم ... شیخ حضرت رویم
قدس سره رویم قدس سره گوید که [illegible] شده بود
[illegible] نیست و ثابت کردن آن [illegible]
رجوع یعنی خود را [illegible] و وجود او نه عابد و هم رویم
گفته‌اند انس با حق چیست گفت وحشت از غیر و از
هستی خود یعنی هیچ را نه بیند و همه را او بیند و هم
از رویم پرسیدند که توبه چیست گفت توبه
از توبه یعنی کننده نیک و بد او نیست پس توبه
از چیست شیخ یوسف بن حسین رازی
قدس سره ابو الحسین دراج به آرزوی دیدن وی
آمد از هر که حال وی پرسید گفتند با آن زندیق
چکار داری چون پیش وی رسید یوسف از وی پرسید
هیچ بیتی یاد داری پیش او خواندم یوسف

باش

بن حسین در سماع بشوریدند و طوفان از چشم روان کرد

گفت [illegible] ای دراج عجب مدار که مرا از ذنوب توبه بنداز صبح

تا زوال قرآن [illegible] ندم اشک از چشم من [illegible]

یک بیت که تو خواندی به من که چه حال ظاهر شد

و هم وی می گوید که من دانم که عیسی کی بود و خروج

مهدی کی و از کدام قبیله عیسی زن بگیرد و از

پشت او که زاید یعنی علم عارف علم الله است

هرچه حق داند عارف داند یوسف گفت اگر صدق

و اخلاص هر دو غلام من بودند هر دو را می

فروختم و اگر خوف و رجا هر دو برادر من

می آمدند در بازی می کردم یعنی اینها صفت عیوب است

و هم یوسف گفت هر که نظر رسید از خبر مستغنی شد

و هر که صاحب مشاهده باشد از شرع گذشت

دیگر چون شد از دیدن حق گذشت ... حضرت
امام موحدین ابوبکر واسطی قدس سره از واسط ...
... بند که مریدان ابوعثمان حیری را دید
و بدی گفت پیر ایشان شما را موخذه است ایشان را
نگر محبوب است یعنی گفتن من و او و هم واسطی چه
هر که ذکر او کرد وی را نهاد کرد و هر که صبر کرد دلیری
نمود با او و هر که شکر کرد او را تکلف نمود یعنی ابتدا
همه آثار خود نیست و هم وی فرموده که غفلت
ذاکران از عوام الناس [illegible] تر است یعنی ذاکر
بسبب اسم و ذکر از مذکور غافل گشته اند و غفلت
ایام یاد کرد از حقیقت خود و در این معنی گفته ام
خوش کرد بیاد خود نشستن همه وقت [illegible] این قید چه
لازم است مرمن همه وقت غافل شدن خلق ز حق

نصیحت نا خود را الفقر باو ... که ... و

و هم واسطی در تفسیر آیه کریمه ولا یأمرکم ان تتخذوا الملائکة

والنبیین اربابا یعنی نفرمود شما را ... که فرشتگان را

از آن که بزرگی فرشتگان و پیغمبران خدایان خود

می فرماید که بر تو باد که در راه حق ملاحظه جنبه خلیل و

و کلیم نکنی بعضی پرسیده اند که بر ایشان صلوات اهم فرستیم

گفت صلوات بوی دهند و بدانند که ربوبیت

در عبودیت جلوه گر شده است لکن در دل خود نیست

ایشان را مقدار منهیه از آن تحیت بس بلند

و هم واسطی در تفسیر آیه واقم وجهک للدین حنیفا

ولا تکونن من المشرکین فرمود اعتماد مکن بر صلوة

و طاعات که از راه فضل و رحمت بی راه کردی

مردم پندارند که صلوة مواصلت است ای

…شت مفاصلت است در حقیقت نه موصلت
ونه مفاصلت اینها همه عبارتست از صلوات
… کردی کافری بحکم شریعت اگر با خود
مشاهد حق نکردی شرک بحکم حقیقت … شرکت
وهم واسطی ناتمامی را دید که نماز میگزارد گفت
بیزارم ازان معرفت که بعوض حاصل شود درجه
گرامی کردند در ازل کردند که بعوض بودی
… نبودی وهم واسطی گوید من بسر ازل وابدم
نه بسر ابد و کل اگر شطاح بودم می فرسودم مرتبه
شطح بلند برسود چه این قوم گفته اند که صوفی
باید ابو الوقت باشد نه ابن الوقت هم واسطی گوید
که همه بو هم مرده اند حتی … هم که بو هم
…فت این سخن هم این سخن هم سیل انیست

شیخ حسین ذه ره قدس سره در مجلسی که
دیوان حافظ حاضر بود وارد شد پرسید آنچه
کی است گفتند دیوان حافظ کتاب را گشاد
و غزلی برآمد که این بیت در آنست • چشمه
چشم مرا ای گل خندان دریاب • که بامید تو
خوش آب روانی دارد • بعد از آن کتاب را
بر زمین زد و گفت حافظ تمام شعر غزلان
گرنه کنان مرد و هم واسطی گوید هر که نه خود لا
ملامت کرد با خدا شرک گرفت در این معنی گفته ام
از اهل حقیقت چو خبردار شدیم • از یار
بدان همه که هشیار شدیم • چون غافل خردی
خدا را دیدی • و بدی کنه از خویش کنه کار شدی
و امام واسطی فرماید ایمان مغرب نیست و کفر مشعر

ایمان سبب نزدیکی خدا نیست و کفر دوری
از حق نه مانند شطحست این و هم واسطی در تفسیر
اتقوا الله واطیعون که تقوی اولین منازل این
راهست و این راه را نهایتی و غایتی بود که چون
بآن رسند فارغ میشوند و حقیقت تقوی آنست
که از تقوی بتقوی باهم ننماند و هم واسطی در تفسیر آیه
ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها و جعلوا
اعزة اهلها اذلة فرموده که چون سلطان عشق
و قهرمان محبت حق از قریه باطن ارباب ذوق
و اصحاب شوق نزول ارزانی فرمایند هستی موهوم
آن قریه را زیر و زبر سازد و نفس شهوت و غضب
که عزیزان آن قریه بوده‌اند ذلیل و خوار کرده اند و هم
واسطی در تفسیر آیه من عمل صالحا فلنفسه فرماید

که اگر قبول عمل شرط بخشایش بنگی درگاه بودی هیچ
کس از انبیا و اولیا مستحق فیض و انعام نگردیدی
وهم در تفسیر آیه ففروا الی الله می‌فرماید که گریز
از قضا بسوی قدر و از کسب بفضل در مطالعه
این قول واسطی مرا بخاطر گذشت که بجهت همین
من ترک عمل کرده ام ابلیس بمن گفت کار آنست
که عمل بکند و نه بیند با وی گفتم کسی که عمل کند و نظر
بر عمل ندارد و نظر بر نجو دارد که من نظر بر عمل
ندارم و آنکه عمل بکند نظر هم ندارد و ملزم شد
آنکه بطاعت پیش ما خنده بخر جبران بیافته و هم
واسطی در تفسیر آیه وَلَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ
که ند که هرگز ندیدم ایشان را با آنکه گناهان ایشان
دانستم و مخالفت ایشان شناختم تا دانند
که نهایت عدم رعایت نکند و معصیت رونق

عتاب نکند و هم واسطی در تفسیر آیه و لو شاء ربک
لآمن من فی الارض کلهم جمیعا می فرماید که حق تعالی
به آید به شیخ و رم از خلق کرد پس بماند معذور
و غیر معذور و نیکبخت و بدبخت و هم واسطی
در تفسیر آیه والذین اذا فعلوا فاحشة طاعت
کردن برای اخرات فاحشه است یعنی این عمل
قبیح است و هم واسطی در تفسیر آیه و کفی بالله شهیدا
گوید که حاجت نیست ترا که اعمال و افعال را بر حق
شاهد گیری بس است ترا شهود الله و هم واسطی
فرماید هر که فانی شد از حق بحق و قیام حق بحق
از ربوبیت و هم فانی شد از عبودیت حدر بید
این سخن مثل آن سخن است که چون محمد ابو النصیر
از ابو سعید ابو الخیر سوال کردند که بار محو چه
گفت لا تبقی و لا تذر یعنی نی ماند اثر از کی ما

28

وهم واسطی در تفسیر آیه ما یؤمن اکثرهم بالله الا
وهم مشرکون گوید شرک شش قسم است شرک
کفر و شرک ریا و شرک ذکر این همه بینند خطرات
مشرکند الا جمالی که در وجود بدین غیر باشد شرک است
شیخ ابوالعباس عطا قدس سره گفت
علامت حقیقت توحید فراموش کردن توحید است
و المعنی که تمام باقی توحید خموش است و ذکر نیست
مدام محبت آمد و شد ز دست توحید تمام
یک گفتن تو به من تویی با حب گردد اطلاق رود
ز نطق چون کبری نام شیخ حضرت حسین بن منصور
حلاج قدس سره پسر خود را اخر بن وصیتی که کرد این
بود که چون همه عالم در خدمت کوشند تو در چیزی
کوش که ذره از آن بهتر باشد از عمل ثقلین پسر گفت

آن چیست گفت توحید و هم از حلاج پرسیدند
که با وجود دعوی خدائی نماز و روزه از
کی ترک نکردی گفت مرا غیر من کیست که
پرستند و هم از حلاج منقولست که پدر جنید رفت
و در نزد جنید پرسید کیستی گفت حق و هم از حلاج
پرسیدند در مذهب کیستی گفت در مذهب خدا
بیت مذهب عاشق ز مذهبها جداست عاشقان را
مذهب و ملت خداست و هم حلاج گوید جوهر دو
مختصر است در احمد صلی الله علیه وسلم و در ابلیس
معنی محمد مظهر جمالست و ابلیس مظهر جلال و هم
حلاج گوید من در خود نگریستم و از خود بیرون
رفتم و باز بخود بیامدم و هم حلاج گوید که عارف
ایمان نیارد تا وقتی که کافر نشود و هم حلاج گوید

ترا منزه دانم از نزدیکی بندکان بتو و بیزار گشتم
از واحد گفتن موحدان بتو و هم حلاج فرمود که از
خدا العیز خدا چنگ زدن شک کردنست در خدای
و ام منکری حلاج را گفت دعوی نبوت میکنی گفت
وای بر تو قدر مرا بس کم کردی یعنی من دعوی
خدائی میکنم و تو نام نبوت میکنی و حلاج در
تفسیر آیه شاهد و مشهود می فرماید که شاهد و مشهود
کون و مکون مکیست شطح حضرت ابو محمد
مرتعش قدس سره گفت تصوف حالیست
آنچنان نادر که بحل کرد صاحب تصوف بر کونین
پس تصوف بسوی حق رفت و دیگر بجای نمیرود
چرا که تصوف بعد حق نبود غیر اوست یعنی موصوف
تصوف دان خداست پس شطح حضرت

ابوالحسن مزین قدس سره گوید هر کس که در مشاهده
حق انکار کند بحق تعالی او را بعبادت و طاعت
خود مشغول سازد یعنی او را قابل معرفت ندانست
داخل عوام نمود شطح حضرت تاج عارفان
شیخ ابوبکر شبلی قدس سره فرمود اگر جبرئیل
و میکائیل در دل من بگذرند زمین را بگو مرا فرو
برد و هم شبلی گوید اگر ابو یزید حاضر بودی
بدست کودکان ما مسلمان شدی و هم
شبلی فرمود لیس فی الدار غیره دیار یعنی
همه اوست و نیست جز او در عالم و هم شبلی را
جنید عتاب کرد که آنچه ما در سردابها گفتیم تو بر
منبر بروی شبلی گفت انا اقول و انا اسمع
هل فی الدارین غیری یعنی خود میگویم و خود می

٤٥

شنوم

می شنوم و نیست در دو عالم غیر من [illegible] شبلی
خطبه وحدت را بر منبر آورد و من بر تخت آوردم
[illegible] و سلطنت توحید آن بود که بر تخت [illegible]
شود و حق گفتن را چه ملاحظه از کس کو بندو را
الله پس هر که قبول نکند از هوا و هوس در آتش
بعد بسوزد چون خار و خس که مستحق شود آن
روی چو خورشید مرا پادشاهی چه دعوی
خدائی بکنم و هم شبلی فرماید حق را بندگان هستند
اگر آب دهان در دوزخ اندازند آتش دوزخ را
فرو نشاند و هم شبلی گفت میخواهم که بهشت و دوزخ را
بهم آمیخته لقمه ساخته فرو برم تا مردم بی سبب او را
پرستند و هم از شبلی پرسیدند که زهد در ورع
چیست گفت زهد بخل است و لازمه تقوای شرک

چون همه حق است از حق نتوان پرهیز کردن وهم
او فرموده مقامات نزدیکان را مکر است دور از
جناب یعنی اگر نزدیکان فریفته خوارق شوند دور
افتند وسالکان اگر فریفته شوند محجوب گردند
وهم شخصی در مجلس شبلی رقعه بر وفرمود در دجلهاش
اندازند اگر صادقست چون موسی بر آید واگر کاذبست
چون فرعون غرق شود وهم از شبلی پرسیدند
تصوف چیست گفت تصوف شرک وهم وی در وقتی
که موذن گفت اشهد ان لا اله الا الله واشهد
ان محمد رسول الله برخراشید وگفت اگر حکم تو نباشد
نام دیگری را با نام تو نتوان شنید شیخ
عین القضات گفت چنانچه در خلوت محمد جبرئیل
نگنجد و در خلوت ما محمد نگنجد وهم از شبلی پرسیدند

که اکرم الاکرمین که بود گفت آنکه چنانک گناه کسی را بخشنده
باشد دیگر هیچ بنده را آن گناه عقوبت نکند
و نگوید که همان گناه هست که فلان بنده تو کرد تا
گناه بنده خود را بخشیدم و هم از شبلی رحمه
پرسیدند که توحید چیست گفت کسی که جواب از
توحید دهد او ملحد است و کسی که تعریف توحید
کند او مشرکست و کسی که توحید را نداند او کافرست
و کسی که اشارت کند بتوحید او بت پرست است
و کسی که سوال کند از توحید او جاهل است
و هم از شبلی پرسیدند که هرگز خوشحال میشوی
گفت آری هرگاه بدانم که هیچ الله تعالی را یاد
نمیکند یعنی خوشحالی من وقتی است که همه را ذاکر
بینم و هم وی گفت نگاه داشتن دل از دیدن

عبرتست یعنی عبرتی نیست بس و الا زحمت نکاهدارید
و هم شبلی در تفسیر آیه واذکر ربک اذا نسیت
فرموده که شرط ذکر نسیانست و همه خلق در ذکر
فرو رفته اند و نیز فرموده که این آیه در حق عوام است
و در حق خواص نیست چه خدا هرگز خود را فراموش
نکند شطح حضرت ابوبکر ازمهینی قدس
سرهما گفت ملائکه نگهدارنده آسمانها اند و علما
نگهدارنده دین و اولیا نگاه دارنده اند و شیخ
من مولانا شاه قدس سره رباعی درین معنی
فرموده رباعی معروف شدم تا که بعرفان گشتم
عارف گشتم زعرفان گشتم ، پیدا کردی مرا ولیکن
مستم ، پیدا کردم ترا و قربان گشتم شطح
حضرت ابو العباس قصاب آملی قدس سره

ابو الحسن خرقانی و ابو عبد الله داستانی
از ابو العباس پرسیدند کدا[illegible] ازل و ابد
[illegible] پادشاهی ازل و ابد ابو العباس گفت
که الحمد لله مرا کاسه و قصاب بالا تر از هر دو است
لیس عند ربکم صباح و لا مساء یعنی جایی که حق است
نه صباحست و نه شام شیخ حضرت ابو جعفر
حداد قدس سره ابو عبد الله خفیف از وی پرسید
معاینه است و مشاهده معاینه زندیقی است و مشاهده
حیرت یعنی کار ازین هر دو بالاست که عین است
شیخ حضرت ابو العباس سیاعی قدس
سره گوید حقیقت معرفت از معارف بیرون
آمده است یعنی عارف و معروف یکیست و هم فرموده
هر که بعد از شناخت ذات حق بصفات متوجه

ذات را شناخت شطح حضرت ابو الخیر
تیناتی قدس سره درویشی را گفت بکجا میروی
گفت نیت دارم و غزا گفت خدا تعالی شما را
خبری داد آن را قدر ندانستید شما را در بیابانها
سرگردان کرد و برانگیخت و گفت ای شیخ
و غزا را مسکوئی گفت آری چرا وقت خود غنیمت
دانسته نمی نشینند جعفر خلدی از جعفر پرسیدند
صوفی کیانند گفت ایشان ایشان نیستند اگر
ایشان ایشان باشند ایشان نه ایشان باشند
یعنی با هستی موهوم همه ایشانند شطح حضرت
فارس بن عیسی بغدادی قدس سره لذت عبادت
و شرک سراسر است یعنی لذت یافتن از طاعت
سراسر شرکست و هم فارسی عیسی در تفسیر آیه و اعبد

رنگ حتی یاتیک الیقین فرماید که هر که معبود را
دید از عبادت بگذشت و هر که از عبادت
بگذشت از معبود گذشت اندرین معنی سر من بنهد
رباعی چون پی زده بقید مطلق را لاریب گذار
قندیلی رونق را این کیست بس این معبود حیث
شناس جمالی ازین بیش مغز ما حق را شطح
حضرت ابوالقاسم نصرآبادی قدس سره عذر
خواستن عاشق در معشوق از معشوق نقصان
عشق است شطح حضرت ابوالحسن حصری قدس
سره مرید شبلی بود گفت صوفی کسی است که بعد از
فنا موجود نشود و بعد از موجود شدن فانی نگردد
وهم حصری گفت ابا هست در میان شما کسی که
الله الله الله گفته باشد که الله او را فانی گرده

خود را اگر مشکفته باشد شیخ ابو الخیر مالکی قدس سره
از وی پرسیدند که زندگانی [illegible]
با خدا کی صاف شود گفت وقتی که غفلت از
میان برخیزد یعنی غفلت [illegible] شیخ ابو عبد الله
خفیف از وی پرسیدند که تصوف چیست گفت
غفلت را هم وجود ندانستن اندرین معنی گفته اند
رباعی هرچند که خلق را ز غفلت گویی غفلت شده ات
بر همه ستوده مشغول بحق است بفهمد یا نی
هر کس که بهر چیز کند مشغولی وهم ابو عبد الله
گفت که ابو الخیر گفت خدا یکیست نه یکی مثل آن
یکی در شمار آید شیخ ابو عبد الله صبحی رحمه الله
گوید متقی پیوسته گرد شرک میگردد چرا که طالب
مشاهده حق است و توحید بمشاهده شهود نکند

شیخ عباس بن یوسف قدس سره الشکلی
گوید هر که بخدا مشغولست [illegible] رسید
خواهد رسید و این معنی گفته ام رباعی کافر کفنی که از خدا
بیزارم [illegible] تراست همی پندارم
پستی و بلندی همه شد هموارم با من مذهب
هفتاد و دو ملت دارم شیخ هشام بن
عبد الله التازی قدس سره گویند هشام
نماز نمیکرد و هرگاه بنماز ایستادی و هرگاه
بنماز ایستادی دور میگشتی گاهی بمشرق روی
میکردی و گاهی بمغرب و گاهی بشمال و گاهی
بجنوب و گاهی بعیوق نگرستی و گاهی بتحت
مشایخ از وی پرسیدند چرا نماز نمیگذاری گفت
مرا عارضی چند روی مینماید و مانع من می شود

از نماز و همچنین بود [illegible] حال شیخ شهاب [illegible] مرید پیر من
حضرت [illegible] قدس سره که هر گاه بنماز ایستادی
چندان از [illegible] ایستاده ماندی که مردم از نماز باز [illegible]
گشته متفرق شدندی و گاه متوجه غرب و گاه
متوجه شمال و گاه متوجه جنوب گاه بالا نگریستی
و گاه بپایان بیت چه نماز باشد آنرا که تو در
خیال باشی تو صنم همی نگذاری که مرا نماز باشد
شیخ حضرت ابو یعقوب کورقی قدس سره
روزی از جماعه فقها و علما را دید نشسته این
آیه که در حق کفار و منافقان نازل گشته بر خواندند تحسبهم
تحسبهم جمیعا و قلوبهم شتی یعنی مرا پنداری تو ایشان را
جمع‌اند و دلهای ایشان پراکنده است
حضرت مظفر کرمانشاهی قدس سره از وی

السید

پرسیدند که فقیر کیست گفت آنکه بخدایش حاجت
نباشد یعنی احتیاج از آثار ذات [illegible] نهایت
شیخ حضرت ابو العباس نهاوندی قدس
سره فرمودند که همه عالم در آرزوی آنند که
یکساعت حق تعالی ایشان را ببیند و من در آرزوی
آنم که حق تعالی یکساعت مرا ایمن دهد تا من ببینم
که چه جرمم و کجایم شیخ حضرت ابو الحسن خرقانی
قدس سره سحرگاهی حق با من کشتی گرفت و مرا
بینداخت یعنی الوهیت غالب آمد بر عبودیت و هم
خرقانی گفت که بدو سال خوردترم از پروردگار
خود یعنی جز بنده عبودیت نسبت تر است از مرتبه ربوبیت
و هویت شیخ حضرت خرقانی گفت آنجا که
فاوحی الی عبده ما اوحی مرتبت اگر ابو الحسن

حاضر بود کافر ... ابو جهل و عتبه باشد یعنی آنکه
در مرتبه ... متحجب است همه جا حاضر است و هم
خرقانی گفت بنده بگوید و بشنید جز دیگر است
شیخ الاسلام گفت که درین سخن خرقانی سر
هست است که بسیار نیکو گفته است یعنی خورنده
و شنونده خداست شطح حضرت لقمان سرخسی
گوید رحمة الله که در حالت نزع او را گفتند که بگو لا اله
الا الله تبسم نمود گفت ما خراج داده ایم و برات
ستده ایم و باقی بر توحید داریم خراج دادن مرتبه
عبودیت است و برات ستدن مرتبه الوهیت است
و باقی داشتن بر توحید مرتبه هویت سر ابو الفضل
حسن که سر ابو الخیر ابو سعید است در حالت
نزع ازوی پرسیدند که ترا در گورستانی که علما و فضلا اند

دفن کنیم گفتند زنهار زنهار مرا آنجا مبرید مرا جایی
دفن کنید که آنجا قمار [illegible] و [illegible] [illegible]
و خرابانیان و دوال بازان باشند تا در جوار
گناهکاران همه طاقت آنها نداریم که گناهکاران
برحمت حق نزدیک‌تر اند شیخ ابوسعید ابوالخیر
قدس سره فرموده رباعی نماز وی ترک بدید هم
ای شیخ طراز ** نه کار کنم نه روزه دارم نه نماز
چون با توام مجاز من جمله نماز ** چون بی توام نماز
من جمله مجاز ** می فرماید رباعی چشم همه اشک گشت و
چشمم بگریست ** در عشق چشم بی تو همی باید زیست
[illegible]بیست ** از من اثری نماند این عشق از چیست
چون من همه معشوق شدم عاشق کیست **
ابوسعید پرسیدند که مردان خدا را در مسجد جویم

گفت از خرابات هم بجوئید که آنجا هم باشند و هم

بسی [illegible] که صوفی صوفی نبود و تا همه خلق

عیال او نشود و هم ابوسعید فرماید که هر کس که

در حق خود گمان نیکو دارد خود را نشناخت

و هر که بد گمان [illegible] خدا را نشناخت

حضرت شیخ الاسلام عبدالله انصاری قدس

سره گفت زاهد بزهد نازد و عالم بعلم خود از صوفی

چه گویم که خود الله است و هم از شیخ الاسلام

پرسیدند از حقیقت نزول حق تعالی گفت اگر

از کوه بیان در عجب است اگر عبدالله نداند

چه عجب است اما الرحمن علی العرش استوی

[illegible] اقرار کن اگر ترا همانست این راه

بی پایانست هرچه آید است همانست ورد [illegible]

گفته

محمد است بر عرش رحمانست هر که دلش [illegible]
زندیق و نادانست و هم شیخ الاسلام گفت
منصور با بالا این سخن میگفت که باعث آزار
او شدند و من سخن میگویم بلندتر از منصور و عام
می شنوند و انکار نمی کنند زیرا که هر که اهل
آن نبود در نیابد سخن مرا شیخ الاسلام فرمود
من بلندتر از منصور یعنی او حق را منحصر در خود
میدانست و من همه را حق می بینم و اندرین معنی
گفته ام رباعی عارف بخود اطلاق خدائی نکند
از ذات لطیف خود جدائی نکند ؛ گر هست کسی
بود جدا می باشد ؛ چون جمله خدا است خود
نمی نکند ؛ چنانچه ابن عربی قدس سره میفرماید
که قوم عیسی علیه السلام حق تعالی

خواندکه حق را منحصر در رتبه وجود دیدند اگر
همه را حق دیدندی کافر نمی شدند شطح
حضرت شیخ الاسلام احمد جامی قدس سره
بیت ما تاج سرفراز همه خلق خدائیم ✤ ما بادشه
مملکت هر دو سرائیم ✤ باشیم نه باشیم نه
ترب [illegible] در لعبد ✤ مائیم نه مائیم نمائیم نمائیم
باشیم نه باشیم که باشد که نباشیم ✤ ما خانه و ما
خانگی و خانه خدائیم ✤ ما غرق محیطیم دُر آن گنجیم
ای بر لب ساحل تو چه دانی که کجائیم ✤ احمد چو برون
رفت ز جائی که مکان نیست ✤ ای یا تو کجائی که
ندانیم کجائیم شطح حضرت ابو صالح دمشقی قدس
سره [illegible] اگر عالم را یکی مسکر دانم درست نیست
[illegible] مسعد د مسکینی خالق [illegible] و مخلوق را

صحیح نیست توحید تو یعنی توحید یک گفتن است
... دیدن و یک کردن ... گفت
... حید آنست که تو در او غایب شوی یا او در تو غایب
شود یعنی تو اول در او غایب شو بعد از آن در تو غایب
خواهد گردید توحید را از غیب در ... ان یافت
نه از علم یعنی گفتن چیزی دیگر است و شدن چیزی
دیگر همین معنی گفته ام رباعی خواهی که شوی داخل
ارباب نظر ∴ آن قال بحال بایدت کرد گذر ∴ از
گفتن توحید موحد نشوی ∴ شیرین نشود دهانت
از نام شکر شطح حضرت ابوالبدر تماسکی
قدس سره گوید المعروف یعنی شناختن او هم شطح است
بعد از آن هرچه گویند شطح خواهد بود
۲۵
احمد غزالی ... سره گفت فریضه ما خدا بودنست

عروق ... غزالی احمد حضرت بودن رسول ... وست
... نماز که قبالسته ... معشوق ...
... آرزومی را صدیقان جمع ثبات ... وفو
طوسی معشوق تا ... شدند ... خاکی کاشش که باشد
گفت نماز نیت در غزالی احمد ... براین قدم
الوهیت از یعنی اکبر الله بستم زنار شدم کافر
مولانا من بر آمدم عبودیت و کردم تنزل
شنیدم نماز بانگ بودم عرش بالای گفت سره قدس
کردم نماز و برخاستم دیدم الثری بتحت را خود
گفت آرم می ایمان که آمد بحضر غزالی احمد پیش وهم
شما گفت فرمایی می چه شیخ ای گفتند نیست حاجت
به ... مبدا حق سلطنت منشور ... الله الا اله لا
... یعنی است حق عزل منشور

گشته است نه باعث وصال و هم احمد غزالی گفت
هر که تعلیم توحید از ابلیس نگرفت زندیق است
یعنی در یگانگی بار ملامت مثل ابلیس باید برداشت
و مردود خاص و عام گشت شطح حضرت شیخ
قدس سره فرمود که از خدا نسبت بخلق نرسید یعنی
هیچ کس را گناه نگیرد شیخ گفت ابلیس من گفت زر
علم نسبه کلیم تر از من تویی ابلیس این سخن که
بمن نگفت و بگریست گریه ابلیس از این نا است
که در برداشتن بار ملامت و بتنهایی شیخ را
از خود بیشتر دید شطح حضرت پیر که قدس سره
گفت هفتصد بار محمد را صلی الله علیه و سلم دیدم
امروز معلوم شد که خود را میدیدم
عین القضات همدانی قدس سره گفت کسی که

خدا را [illegible] شناخت الله میگوید و هر که الله میگوید

خدا را شناخت و هم [illegible] نکفت از وید این نیز

محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم جمله مومنان

کافر شدند و هکه را از این خبر نیست این شطیح

بسیار بلند است یعنی نبوت حجاب وحدت شد

وهم عین القضات گوید که چو انمرد را اگر کمال

موسی است بحرف زدن حق با او و بس ابلیس را نیز

هم این کمال هست که با او بسی حرف زده است

تو چه دانی که ابلیس کیست شحنهٔ مملکت است

صد و بیست و چند هزار پیغمبر همه زخم خورده او شدند

چنانچه حق تعالی فرمود که نفرستادیم ما هیچ نبی

و رسول [illegible] پیش از تو مگر آنکه هرگاه آرزو [illegible]

کرد انداخت خود را ابلیس در آن آرزو یعنی

آرزو [illegible]

زنده اولیا شان موت نیست

حضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی

رضی الله تعالی عنه فرموده اند من اراد العبادة

بعد الوصول فقد اشرک بالله یعنی هر کس که

بعد از مساحت و معرفت عبادت کند بتحقیق شرک

آورده بخدای و این قول موافق آیه [illegible] و اعبد

ربک حتی یاتیک الیقین است یعنی عبادت کن

پروردگار را تا وقتی که ترا یقین حاصل شود بعد از

یقین بتکلف نیستی باوجود آنکه علما ولی ادراک

از یقین موت اراده کرده اند اینچنین مسلم داریم

اما اهل الله را مولی هست قبل از این موت

بموجب حدیث موتوا قبل ان تموتوا بیش

از مرگ همه [illegible] زنده میشوند هستی حق او بکر واسطه

در تفسیر این آیه گفت مرتبهٔ نفس و انسان چون نهد
دید بهار رسیدست وهم غوث الاعظم فرموده مرد
آنست که منازعت کند با قضا و قدر نه آنکه
موافق نماید با قضا و قدر وهم غوث الاعظم فرمود
که مرا مسکوبدای [illegible] زیر زمین تو یگانه و در آسمان بین
نیست خدائی غیر از تو وهم می فرماید زهد عمل
یکساعت است و ورع عمل دو ساعت و معرفت
همیشه در عمل بودن یعنی معرفت عمل نامتناهی است
وهم آنحضرت فرموده که قدمی هذه علی رقبة
کل ولی الله یعنی این قدم من بر دوش جمیع اولیاء
خداست این شطح بس عظیم است بر من حضرت
شیخ میر قدس سره میفرمودند که مراد از
طریقه است و تحقیق طریقه شیخ عبدالقادر رضی الله

عنه بالای همه طریقت آنحضرت در وقت رحلت
بجهت ارشاد خود بشیخ عبد الوهاب قدس سره
وصیت فرمود که هذا التوحید بیار اجماع اکمل
انبیا و اولیا بر تصوف و توحید اتفاق دارند
حضرت ابو السعود شبلی قدس سره گوید
طریقه من آنست که هر چه از حق بمن رسد قبول کنم
و هر چه بخوراند بخورم و هر چه بپوشاند بپوشم
شخصی بوی گفت هر روز برای تو نان میخواهم
بفرستم اما چون صوفیه رزق مقرر را شوم میدانند
نمی فرستم گفت شوم است برای آنکه فرستاده
خود را شوم داند ما همه را از حق بینیم و هیچ خبر را شوم
ندانیم وی گفت پانزده سال است که مرا بر تمام
عالم تصرف داده اند اما من تصرف نمیکنم این ادب

حضرت غوث الثقلین او را مؤید بحضرت مغفور بود
و از جمله مغروران برکت که هو تصرف داده اند
چرا تمکینی ابو السعود گفت تا آیه فاتخذوه وکیلا
را خوانده ام تصرف را گذاشتم یعنی مرا وکیل بگیر
حسبی الله و نعم الوکیل بس است مرا خدا وکیل
شیخ قضیب البان موصلی قدس سره که
مرید حضرت غوث الثقلین است چون نماز نمیکرد
قاضی گفت بایدش احتساب کردن تا که قضیب البان
بصورت کردی ظاهر شد و بعد از زمانی بصورت
اعرابی و آخر بصورت یکی از فقها و گفت ای قاضی
کدام قضیب البان را احتساب میکنی نهی
همه صورتها صورت قضیب البانست هر
صورت که خواهد برآید بینید مردمی باید

که باشد شناس یا ناشناس ... را در
هر لباس شطح حضرت شیخ ابن الفارض حضرت
غوث الثقلین او را مؤید الحضرت مخاطب فرموده
بودند یعنی گستاخ پیش خدا وی گفت همه چیز را
باز پس گذاشتم و روی بحضرت آورده ام ناگاه
پیش روی خود نشانها دیدم مرا غیرت شد
گفتم این نشانهای کیست از آنکه اعتقاد داشتم که
هیچ کس بر من سابق نیست گفتند این نشانهای
قدم نبی است صلی الله علیه وسلم خاطر من تسکین
یافت شطح حضرت روزبهان بقلی قدس
سره گوید که از تجربی و جز تو کسی نیست سبحانی
گوی که مارا انا الحق بس نیست ... چه تو گویی گفت
29
او نیست و ... تو جویی جسته او نیست

آموزه او نشنید کی هرگز مرو ،، مرسر کوئی که باشی
فاش باش ،، وی گفت که عارف در معروف
غایب است و معروف در عارف غایب و هم
وی در تفسیر آیه الطلاق مرتان فرمود که دو
طلاق طلاق دنیا و آخرت است عارف
نبود تا که این دو را نگذارد و هم روزبهان بقلی
در تفسیر آیه ولا یرضی لعباده الکفر فرمود که
حق تعالی کفر را خلق نکرده است و در روی
زمین راضی نیست که کسی کافر باشد پس کافر
موجود نباشد یعنی ناصیه همه بدست حق است
و حق بر راه راست است شطح حضرت
ابو مدین قدس سره بشر ابو مدین از اکابر
صوفیه مذکور کردند که ما قدیم نیم هم و به سروی

کسی کار نداریم همیشه رزق ما تازه است و غذای
مالحم طوبی لنفسی گوشت تازه اندرین معنی گفته ام

بیت هر دم رسد بعارفان ذوق جدید
خود مجتهدی ببین ز اهل تقلید ** شیران نخورند
جز شکار خود را ** روباه خورد فتاد و لحم قدید

شطح بو مدین گوید که عبودیت را سری است
که اگر ظاهر گردد باطل میگردد ربوبیت یعنی
همان سر عبودیت ربوبیت است و اندرین
معنی گفته ام رباعی بی مرگ کجا نام تو گردد زنده
بی بنده کجاست صاحبی پاینده ** از قید شود
وجود مطلق ظاهر ** صاحب نبود اگر نباشد بنده

شطح پیشوای موحدان حضرت شیخ ابن العربی
قدس سره فرمود عالم صورت هویت حق است

شیخ فرمود که پاکست کسی که ظاهر کردانید چیزها را
وخود عین همه چیز است و هم شیخ فرماید ای کا
مبدانیم مکلف کیست اگر مکلف بنده است
بنده خود نیست محض است واگر مکلف رب است
رب را چه تکلیف و هم حضرت شیخ فرمود که خلق را
بی حق مبین وخلق را مبین یعنی همین نمود خلق حقیقت
شیخ فرمود ترک الذنب ذنب یعنی ترک گناه
گناه هست و هم شیخ فرماید که جمادات ونباتات
وحیوانات وانسان همه عارفند واز کریمه
وان من شیء الا یسبح بحمده نیز مفهوم میشود
که همه اشیا معرفت دارند و این سر بر عوام
ظاهر نیست واندرین معنی گفته ام رباعی
توحید شناخت هر کرا حالی نیست ... در راه

طلب هر

طلب هستی او عالی نیست ؛ خوشتر آنکه میان
خویش حق را بشناخت ؛ او در همه جاست
هیچ جا خالی نیست شطح و هم شیخ در رسائل
خود از بعضی عرفا نقل میکند که یکی از ایشان گفت
عجب دارم از کسی که خدا را بشناخت چگونه
طاعت او کند و هم گفت کسی که از خلق بگریزد
بسوی حق او خدا را نشناخت یعنی مگر خدا
در خلق نیست و هم گفت که مرد آنست که
الوهیت خود با الوهیت حق مقابل کند و غالب
آید نه آنکه مقابله کند الوهیت حق را بعبودیت
و همچنین امام محمد غزالی در احیاء العلوم از بعض
۲۳۱
عرفا نقل کرده که میگفت که سبب پنهان شدن
ابدال از چشم مردم آنست که ابدالان را

طایفه از بدین علمای وقت نیست برای آنکه
این علما در نفس الامر جاهلانند و خود خود را نزد
جاهلان عالم دانند درین معنی گفته ام رباعی
از ابلیس بو البشر چه انکار رسید ،، حق گفت
چنین و بر سر دار رسید ،، از شومی و شر نفس
بلا با انبیا ،، تا هر نبی و ولی که آزار رسید
شیخ حضرت نجم الدین کبری قدس سره
فرموده اند که هر چیز را یکبار زادن است الا
آدمی هنوز این مرغ انسانیت در بیضه بشریت
بود که بهمه ملایکه خطاب رسید که تا این سیمرغ
قاف عزت در بیضه است سجده او را غنیمت
دانید که چون از بیضه پرواز کند ،، بیت ،، ما
خرگه خرد و اول بیضهٔ آفرینش سر بیرون کشید کو بد

اما اما

انا الحق و چون تن از بیضه بیرون آرد گوید سبحانی
ما اعظم شانی چون از بیضه بدر کند گوید ابدم
از پوست چنانچه مار از پوست برآید و چون
در هوای هویت پرواز کند گوید نیست موجود
مگر الله و چون در آستانه وحدت جای گیرد
گوید لا اله الا الله یعنی گفتن مرتبه آخرت بیرون
کردنست ذات را از حق قید حصر بعضی عرفا
گفته اند که مردن در عالم بطون زادنست در
عالم ظهور و مردن در عالم ظهور زادنست
در عالم بطون و هم وی گفت جذبه از جذبات
حق را برابر عمل ثقلین گفته اند اشارت بانست
که ریاضت با همه مرتبه نتوان رسید ازینجا
۳۲
ارقش ذکر فاذکر ولی بیرون باید آورد

باسلطان اذکر کم جمال نماید بس ذاکر مذکور
کردد وعاشق معشوق شود و شوق ولاالله الله
صفت برد بر نماید بیتی مجازی برخیزد حقیقی
روی نماید شطح شیخ سعدالدین حموی
قدس سره رباعی انم که جهان جو حق در مشت منست
این قوت حق ز قوت پشت منست // کونی
و مکان و هرچه در عالم هست // در قبضه قدرت
دو انکشت منست // و هم وی کفت موحد
حقیقی خدایست و بزرک هم او موید حقیقی انجه
انکه هیچکس خدا را برای خدا نخواست است
با مید بهشت و بیم دوزخ عوام خواهند و برای
بهبود دخود خواص چنانچه شیخ طبب مر کفت
که متوکل حقیقی هیچکس نیست چرا که هیچ متوکل از انجه

روز الفد

روزی مقدر گشته مگر نتواند گرفت و زیاده
نتواند لهذا شرک حقیقی بجهت انکه برای جمیع
شریکان و معبودان پیدا گردد یعنی اگرچه وجود
شریک ممکن نیست اما بجهت احاطه تامه در هر صورتی
خود را پرستش فرمود تا هر کس هرچه پرستیده
باشد او را پرستیده باشد و قضی ربک
الا تعبدوا الا ایاه یعنی واجب و حکم کرد پرور
دگار تو اینکه پرستش میکنند مگر او را پس
پرستیدن اوست پرستش هرچه باشد
همچنین معنی لا اله الا الله را که کلمه توحید است
چنین باید فهم کرد که هر کس چیزی را که اله خود
گرفته است حتی هوا و خواهش را نیز انها
مگر عین الله مومن حقیقی نشود تا معنی این کلمه را چنین

فرا نگیرد شیخ حضرت شیخ نجم الدین رازی

قدس سره منزلت عارفان نه در بهشت باشد

و نه دوزخ جای ایشان اعراف است و حق تعالی

در وصف ایشان گفت وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ

يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ یعنی ایشان جای خواهند

بود که مشرف بر احوال اهل بهشت و دوزخ باشند

بهشت و دوزخ برای بنده است و ایشان

متمکن اند در ذات و هم وی فرموده که امر

معروف و نهی منکری که عارفان بفرمایند

امر کردن بتوحید الله و نهی کردن از غیر اوست

شیخ حضرت معین الدین چشتی قدس سره

شخصی بخواجه گفت میخواهم مرید شوم گفتند بگو

لا اله الا الله چشتی رسول الله او همچنان گفت خواجه

و برا مرید کردند شطح حضرت شیخ فرید الدین
شکر گنج قدس سره فرمود یا الها انچه حق گفت
فرید کرد الحال فرید آنچه میگوید خوش میکند شطح
حضرت سلطان المشایخ شیخ نظام الدین دهلوی
قدس سره گفت یاد دارم در روز میثاق
که الله تعالی از من عهدی گرفت که در نغمه بود بلی
بود و شیخ این نغمه را بهمین جهت دوست
میداشت شطح حضرت شیخ عبد الله
بلیانی قدس سره گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرمود که من عرف نفسه فقد عرف ربه هر که
خود را شناخت خدا را شناخت نفرمود
که هر که خود را فنا کرد خدا را یافت یعنی عرفان
شناخت خود است نه فنای خود اندرین

معنی گفته ام رباعی کی کار تو در شمار حق می آید
قلب تو در عیار حق می آید ۞ تا بدگله تو عین
خویش و الی حق را ۞ فانی شدنت چکار حق می آید
و هم گفت خدا باشید اگر خدا نباشید خود مباشید
اگر خود نباشید خدای باشید این فقیر
میگوید که خود باشید اگر خود نباشید خدا
مباشید که اگر خدا نباشید خود باشید
و هم از جملهٔ اشعار او ست بیت ما جمله خدای
پاک پاکیم ۞ نی ز آتش و آب و باد و خاکیم ۞
از هستی و نیستی همیشه ۞ عریان شده ایم و
جامه چاکیم ۞ تا حق بدو چشم سر نه بینیم هر دم
از پای طلب نمی نشینیم هر دم ۞ گویند خدا بچشم
سر نتوان دید ۞ آن ایشانند من چنین ام هر دم

شرح حضرت مولانا جلال الدین رومی قدس سره
فرمود شعر ای آنکه نامهٔ الهی که توئی :: و این آینهٔ
جمال شاهی که توئی :: بیرون ز تو نیست هر چه در
عالم هست :: از خود بطلب هر آنچه خواهی که توئی
و هم وی فرمود شعر در بشر روپوش کرده آفتاب
فهم کن والله اعلم بالصواب شرح حضرت صدر الدین
قونوی قدس سره فرمود باطن حق ظاهر انسان
کامل است و ظاهر حق باطن انسان کامل یعنی باطن
و ظاهر انسان کامل ظاهر و باطن حق تعالی است
شرح حضرت شیخ شرف الدین پانی پتی المشهور بابو
علی قلندر قدس سره فرمود ایمان اعراض کردن از
غیر حق است و این ایمان را ابلیس بعرض رسانید
و نتیجه این ایمان دیدن الله است وی گفته را

بیت زهد نامی برآوردیم نامی ⁂ دگر ناموس را
از ما سلامی ⁂ نمازی میگذارم در خرابات
کی بی در روی سجودی بی قیامی ⁂ برافی کردم از
وحدت چو برقی ⁂ خدایی را برا و کردم لجامی
مرا چون نام زندیقی برآمد ⁂ چو مستم نیست ننگ
از هیچ نامی ⁂ ز حرف زنار و تسبیح یکی شد ⁂ تو
خواهی خواجه شو خواهی علامی ⁂ و هم فرمود نظم
رو راه قلندر ز آسمان و سراسر بین ⁂ هر کامی از و
صد سر فکنده افسر و سر بین ⁂ چه موسی و چه عیسی و
چه پیر مرسلان احمد ⁂ چه ترسا و چه مغ انجا همه یکسان
برابر بین ⁂ نه ملک انجا نه درویشی نه هوید است
نه خویشی ⁂ نه کیش است و نه بی کیشی بحرفی جمله مقصر
نه انجا کفر و نه ایمان نه انجا بحث و برهان

نه انجا

تا نجاست عوان همچ کجاست با ور بینش ؛؛ قلندر

را نور شهای بکذار شها ؛؛ خدا اندر قلندر دان

قلندر را خدا خود بین ؛؛ موید انست که انچه

شیخ ابن عربی قدس سره در فصوص فرموده

که حق غذای ماست و ما غذای حق شمس الدین

محمد کشتی قدس سره فرموده رباعی هر نقش که

بر تخته هستی پیداست ؛؛ این صورت آنکس است

کین نقش آراست ؛؛ دریای کهن چو بر زند موجی

نو ؛؛ موجش خوانند و در حقیقت دریاست

نظم حضرت عراقی قدس سره ؛؛ غیرتش

غیر در جهان نگذاشت ؛؛ لاجرم جمله عین اشیا شد

ازینجا بدان که تو کیستی آدمی هیچ خبر را چنان ۳۶

دوست ندارد که خود را یعنی هرگاه بمقام غیبت

رسید و خود را و بیند او و خود از جهت عزیز
داند و هم می فرماید رباعی دعوی عشق بشنود تبدیل
آدم ٭ آنجا که سر عشق است اعیان چه کار دارد
معشوق و عشق و عاشق هر سه یکیست اینجا چون
وصل در نگنجد هجران چه کار دارد ٭ و هم گفته
که حقیقت مانند کره ایست هر جا انگشت نهی
وسط او باشد رباعی تا صومعه و مدرسه ویران
نشود ٭ این کار قلندری بسامان نشود ٭ تا
ایمان کفر و کفر ایمان نشود ٭ یک بنده حقیقت
مسلمان نشود شیخ شیخ اوحدالدین کرمانی
قدس سره بیت دانم ز ورای حرف و بیرون
ز صداییست ٭ و از چشمهٔ لطف آنچنانم مدد است
علت ز احد با وحد آمد یک حرف ٭ علت بگذار

بگذا

کنند او حادث است حضرت عزالدین
محمود کاشی قدس سره فرموده رباعی ای گ
نج تو داد نور بصرم ٭ تا در رخ تو بنور تو درنگرم
گشتی منکر بغیر من آخر کو ٭ غیر از کسی که آید اندر نظرم
وهم وی گفته نظم ای دوست میان ما جدائی
تا کی ٭ چون من توام این توئی و مائی تا کی ٭ از
غیرت تو مجال غیری چو نماند ٭ پس در نظر این غیرنمائی
تا کی حضرت شیخ محمود شبستری قدس سره
بیت بت اینجا مظهر عشق است و وحدت ٭ بود
زنار بستن عقد خدمت ٭ چو کفر و دین بود قائم بهستی
شود توحید عین بت پرستی ٭ چو اشیا هست هستی را
مظاهر ٭ از آن جمله یکی بت باشد آخر ٭ وجود آنجا که
باشد محض خیر است ٭ اگر شر است در وی آن ز غیر است

مسلمان گر بدانستی که بت چیست ** بدانستی که دین
در بت پرستی است ** اگر مشرک ز بت آگاه گشتی
کجا در دین خود گمراه گشتی ** ز اسلام مجازی گشته بیزار
کرا کفر حقیقی شد پدیدار ** بدان خوبی رخ بت را
که آراست ** که گشتی بت پرست ار حق نمیخواست
همو کرد و همه کرد و همو بود ** نکو کرد و نکو گفت و
نکو بود ** یکی بین و یکی گوی و یکی دان ** بدین ختم
آمد اصل و فرع ایمان ** شبی در خواب دیدم
که بتی از سنگ در نهایت لطافت و حسن روبروی
من استاده و بر من این ابیات را برخواند **
بت اینجا مظهر عشق است و وحدت ** [illegible]
شیخ مغربی قدس سره شعر کنجی که [illegible]
او است عالم ما ایم ** ذاتی که صفات او است دم ما ایم

ارماما

از ما طلبد کرا اسم اعظم ما[illegible]ی آنکه نه بی طالب
اسم اعظم ؛ وهم از ویست رباعی روزت
بستودم و نمیدانستم ؛ شب با تو غنودم و نمیدانستم
ظن برده بودم بخود که من غیر توام ؛ من جمله تو بودم و
نمیدانستم شعر حضرت خواجه علی رامتنی قدس سره
گفت کاشکی اهل ریاضت مجاهده نمیدانستند
که راه نزدیک تر است یعنی عبادت و ریاضت
سبب وصول نیست کدام ریاضت مثل اهل یافت
او تواند بود شعر حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند
قدس سره دو کس از علما نزدیک بحجره خواجه بحث
یکدگر داشتند خواجه فرمود اگر صحبت مرا
میجوئید شما از سرا همان بگذرید وهم فرمود ۳۸
حق [illegible] برای حق نفی میتوان کرد یعنی برای ذات

حق نفحات جایز باشد شیخ حضرت
ملا سعد الدین کاشغری قدس سره گفت حاضر
باشید ازان که یار عین بعین است یعنی شاهده
و معاینه نیست غیبت است اندرین معنی گفته ام
رباعی او در نظر است رو بهر چیز کنی کوری
تو چرا نکو بس تو تیز کنی حق گفت جدا اینجا تو لو با
باید که نظر بسوی خود تیز کنی شیخ حضرت
شاه قاسم انوار قدس سره گفت سید ملک آمد
واقف اسرار ازل کیست در ملک و ملک حضرت
انسانیت وهم وی فرموده نظم فروزی
یار در جام خود بعمدا شرابی که هوش
ازین جام تا جرعه منخورده ام بسرمد بخود آمده
جان در شهود درین جام دیدم بعین الیقین

نمود است غیر تو یعنی نبود ۞ بر و کجا غیر کو نقش
غیر ۞ سوی الله و الله ما فی الوجود ۞ و هم فرمود
شعر بیش از بنای صومعه و دیر و سومنات
ما با تو بوده ایم در اطوار کاینات ۞ هشیار شرط
نیست که باشی درین جهان ۞ هر ذره از درای
کونند ساقیات ۞ زاهد مکن بهانه تا باده این و
آن ۞ بر جنس طیبین حلالست طیبات ۞ هرچه
بگویم فقیر گوید ای آب ۞ هر که گوید فقیر گویم بهمات
قاسمی و صحبت فقیه بقرار ۞ فاتحه خوانیم بهر دفع
طیبات سخن حضرت خواجه عبدالله احرار
... کره گفت وقتی که آفتاب بنصف النهار
میرسد نماز مکروهست و در حقیقت چون آفتاب
۳۹
ذات بر دل عارف طالع شود نماز مکروهست و هم

خواجه احرار ... ر آیه اعرض عن من تولی عن ذکرنا
گفت این آیه در شان واصلان نیست یعنی ای
محمد کسی که از ذکر گذشته و بمذکور رسیده باشد
ترا با او کاری نیست و همچنین شیخ من مولانا شاه
رح در تفسیر کریمه و من اعرض عن ذکری چنین فرموده
که هر که روگردان از ذکر من یعنی از مرتبه ذکر بگذرد
و بمذکور رسد فان له معیشة ضنکا پس مر او راست
زندگانی تنگ در نظر عوام یا از جهت بر داشتن
تربیت بدن یا از جهت ترک عبودیت و نحشره
یوم القیمة اعمی و حشر میکنیم او را روز قیامت
نابینا از غیر خود قال رب لم حشرتنی اعمی
و قد کنت بصیرا بگوید آنکس که ای پروردگار
من چرا حشر کردی مرا نابینا از تعینات خود و بودم

من که میدیدم ترا در آن تعینات نیز لذالک
اتتک آیاتنا فنسیتها نبود حق تعالی که هم چنین است
که آمده بود ترا آیات ما یعنی تعینات سنریهم
آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم پس فراموش
کردی تو آن تعینات را یعنی متوجه بظاهر صورا
نشدی و بچشم شهود تحقیق آن نکردی
کذالک الیوم تنسی و همچنین امروز محو میسازیم
رضوان تعینات از چشم تو و هم خواجه احرار
باصحاب خود فرمود اکنون که من در میان شما
خدا را می بینید کی خواهید دید یعنی هر که مرا
[illegible] اخلاص دید خدا را دید هم خواجه میگوید
[illegible] انکه در خطا کافر سخن توحید میگوید
[illegible] روم و من ملازم او بشوم و منت میدارم

ننسی

و می آوریم [illegible] پس خواجه این مصراع [illegible] خواندند

منگر که که میگوید بنگر که چه میگوید

خواجه [illegible] هم و بایستی چنین گفت که منگر که چه

میگوید بنگر که که میگوید و هم خواجه [illegible]

سخن خوب از اسماعیل یاد داریم که میگفت که

علامت [illegible] خدمت من میکنند صابون و اشنان من اند

یعنی پاک میشوم و اینها ناپاک می گردند و هم خواجه

احرار را پرسیدند که [illegible] بهشت روند

فرمودند باب بازو خران خود بیشتر از ما به بهشت

در آیند یعنی ایشان مجبورانند و مجبور معذور [illegible]

چه اینها در کار اختیاری نیست یکی از [illegible]

گفت که پیش یکی ازین طایفه نشسته [illegible]

جنازه بگذشت کنیز خود را گفت برو و ببین [illegible]

[illegible] بهشتی است باد و زنی کنیزک خبر آورد که دو
جنازهٔ دیگر گذشت کنیز را گفت بار خبر بیار که
بهشتی است باد و زنی این بار خبر آورد که
بهشتی است از وی پرسید که چندین سال است
که ریاضت و عبادت میکنم من ندانم تو از کجا
دانی این کار از ریاضت و عبادت نیست
بعنایت است شیخ بابا لال میفرمود که کمل عرفا
و در هنود بسیار است اما از وی کسی دیده
نشده مرا گفت در هر قومی عارف کامل
می باشد که حق سبحانه و تعالی به برکت او
آن قوم را نجات می دهد و تو منکر هیچ قومی
مباش [illegible] استاد من شیخ میر میفرمودند در
هر کار را توان اتمام کرد اما کار صندل از من نیامد

پرسیدند صفا را هیبت فرمودند و نیز نقل

کنند درویشی بزرگ چهل سال در شهر لاهور میان مخنثان

رقاصی کرد و هیچ کس بر احوال او مطلع نشد تا

آنکه نزدیک بوقت رحلت یکی از فقرا بسبب

امساک باران جمعی از علما را که بدعای ایشان

باران [illegible] ایشان را داد چون نزدیک وی شدند

ازو التماس نمودند رو باسمان کرد و گفت سر را

فاش کردی اگر باران نباری و سوانهای مخنثان را

برهم شکنم در حال آن قدر باران که میخواستند

بیارید پس باید دانست در هر طایفه و هر لباس

اولیاء حق ظاهر و پنهان باشند [illegible]

ببرکت ایشان قایم ماند و پادشاهان ببرکات ایشان

سلطنت کنند علما رسیده میان آدمیان ببرکت

ایشان ظهور

…ه باشند نشنیده که چون نظر اینان
بر این حدیث نبوی که علماء امتی کانبیاء بنی
اسرائیل اعتراض نمودند از خلیفه وقت آن
علما را طلبیده اند همه روی پنهان کردند و بنا بر مروت
خود قایل شدند و بجای عین القضات
قدس سره را پیش کردند چنین بعضی [illegible]ت
آنچنان بشمشیری زد که مردگان چندین بیارا
زنده کرد او را [illegible] زنده کردند آنچه کردند
شعر عارف نامی ملا عبد الرحمان جامی
قدس سره فرمود نظم همسایه و هم نشین و
همه اوست در دلق گدا و اطلس شه همه
اوست در انجمن فرق و نهان خانه جمع
بالله همه اوست ثم بالله همه اوست که باده و

گاه جام خوانیم ترا که دانه و گاه [illegible]
خبر نام تو بر لوح جهان حرفی نیست اما بکدام
نام خوانیم ترا در دیده عیان تو بدی و من غافل
در سینه نهان تو بودی و من غافل آن گاه
چیست بود و نبود از جهان نشان والان
ان [illegible] علیه کان اعداد کون و کثرت
صورت نمایشی است فالکل واحد تجلی بکل
شان نوریت محض کرده باوصاف خود
ظهور هر ذره نهان و عیان نیست غیر او
فی حد ذاته نه نهانست و نی عیان فابصر
بود بخود و بسو عیان انس و جان [illegible]
ز لطف در اطوار جسم و جان دانا بهر
بینا بهر بصر گویا بهر زبان و توانا بهر توان

[illegible] ه دار زبان [illegible] عشق [illegible] امر بیست
کس نگوید بد شنی است کس مدان [illegible] بعدم
آن دم بدر میکده از وردکشان [illegible] که نه از
تاک نشان بود و نه از تاک نشان [illegible] یعنی مرتبه
از تاک تعینات است و از [illegible] نشان ربوبیت
و هویت که ما فوق هر دو مرتبه است منزه
از همه بود و هم فرمود حضرت عابد لذت از
عبادت یابد بان مشغول گردد در حقیقت عابد آن
عبادت است نه عابد حق شطح حضرت شاه
عالم قدس سره روزی قاضی محمد بن قاضی محمود
[illegible] شاه عالم پرسیدند که چیست نام تو
گفت هو گفت چیست قول گفت محمد است
گفت چیست حال تو گفت الله الصمد گفت چیست صفت تو

گفت لم یلد ولم یولد ... حقیقت ...

نگفتن که کفوا احد شیخ سبحانه بس بهره و

گفتند معراج نه چون دود بالا و بدنیست بلکه

معراج بحقیقت خود رسیدنست یعنی هر شخصی را

را معراج ایست هر که خود را شناخت معراج او همان

دم است رباعی هر چیز بجز خدا نامی خداست

دامی زنی فریب عامی خداست تکلیف نماز و

روزه و حج و زکوات توسی زنی حسن خاصه

خداست آنم که ندارم بد و عالم نامی بابا فتنه

خر بیک وجود آرامی گر خلق جهان جمله چون

بو بندی صاحب بشدی رسولی و ...

توحید و عرفان کار بنوت و رسالت هم مکند

واسطی در تفسیر آیه لکیلا و زینتها نصیحی کولم تمسیه

ز عالم

نور [illegible] فرموده که نزدیک [illegible]است که رویت او
یعنی روح او افروخته شود ولی آنکه تا دعوت
و سماع نادر نرسید و چون نور هدایت با نور روح
همراه گشته نور علی نور است یعنی الله تعالی روح
انسان را استعدادی داده که بی وساطت همه
چیز با وی تواند رسید شیخ ابوسلیمان دارانی
قدس سره فرموده وقتی که گریه میکند دل از ما
یافت خنده میکند روح از یافت یعنی روح
همه وقت و همه جا عارفست و خندان شیخ
حضرت کبیروی از کمل عارفان هندوستان است
[illegible] طریقه بجه سیروی مانند نام بوینده بود
که یکی از اقسام فقراء هنود بود اگرچه نساج بود اما
غیر النساج بعه در توحید و ویرا اشعار بسیار است

بزبان هند ... [illegible] ان و مرا مسلمان [illegible] گفتند
و کافران کافر و وی از هر دو بیزار بود در حالت
نزع مسلمانان پرسیدند که ترا دفن کنیم گفت
اگر بیابید و کافران گفتند ترا بسوزیم گفت اگر
بیابید و در حجره [illegible] و بگذشت چون حجره وا کردند
گل چند بر حجره یافتند و نزاع طرفین برطرف شد
که روزی نانی از برای خود پخته بود سگی آمد
و آن نان را بر داشت [illegible] دران شد روغن گرفته
از پس سگ دوید و گفت روغن حاضر است نان ترا
تا با روغن بخوری مردم وی را طعن کردند که کبیر خراب
شد وی در آن ضمن میگوید که خراب [illegible]
مس از صحبت اکسیر و درختهای دیگر از صحبت
صندل و رود بر سیدن دریا همچنین [illegible] حق

بوبر

بوه ... اب بشد و هم چوی کهنه است که بنده
باید که افتاده کی مثل سنگریزه راه باشد و اینهم
بکار می آید که سنگ پای رونده را آزار نرساند
بنده باید که مثل خاک راه باشد که پای را
از وی آزار نرسد اگر خاک هم نباشد بکار می آید
آب گرم و سرد میشود بنده باید که بهیچ چیز متغیر
نشود بنده بر سر و روی راه گذربان نشیند
بنده باید که مثل آب باشد آنهم که نشد بکار می آید
آب گرم و سرد میشود بنده باید که بهیچ چیز متغیر
نشود بنده می باید که همچو خدا باشد اگر خواهش
از خدا همه چیز میشود بنده می باید که از و
... نشود رباعی دارم ز شراب معرفت مستیها
زنی مستیها عقوبات در مستیها یعنی که مرا نیستی آید

کان دارد خنده [illegible] جستها [illegible] وگر

دی بیقراری کذشت سو[illegible] و در طریقه کبیر

مرا گفتند که مرشد چهار قسم می باشند یکی مثل

طلا که دیگر را مثل خود تواند ساخت دوم

اکسیر که هر چه [illegible] رسد طلا کند اما طلا چیز دیگر را

طلا نتواند کرد سیوم مثل درخت صندل که درخت

با استعداد خود را مثل خود تواند ساخت در بی

استعداد تصرف نتواند کرد [illegible] رسد چهارم مثل

چراغ که آن را مرشد کامل گویند که از یک چراغ

هزار چراغ روشن شود درین معنی گفته ام رباعی

عارف دل و جان تو مزین سازد ، خار ت[illegible]

بجاش گلشن سازد ، کامل همه را ز نقص بیرون آرد

یک شمع هزار شمع روشن سازد ، و هم بابا لالا می گفتند

...ن ... ا ولی مباش ... حب کرامت و خوارق
مباش فقر بی ساختگی باش شطح بابا پیاری
وی از سلسله باری بهبالیست و پیش از وی
این طریق نبوده از کبار مشایخ هندوستانست
اگرچه در زمان اکبر پادشاه مردم بسیار از اولیا
بوده اند اما من میگویم مثل وی در آن وقت
نبوده وی از همه غالب و صاحب تصرف
بود چون ذکر ایشان در هیچ کتابی نبوده و من
از ایشان سخنان داشتم در ضمن شطح نوشتم
و دو کس را از مریدان خاص ایشان دیده بودم
و سخنان را که نقل کردند امتیازی
تمام ظاهر شد بر معاصران در ترک و تجرید و معاملت
و بلندی سخن توحید و تفرید اول طریقه ایشان

این بود که میان ... هند هزار مرید ...
شیخ ایشان معرفت اعلی ... ان را نمی یافت
از ... کری ... رسید که پیر شما کجاست میگفتند تو نیستی
بر ما و در میان یکدیگر هرگز نام خود ها نمی گر
و نسبت خود را ظاهر نمیکردند و یکی که بر میخواست
همه بر میخواستند و یکی که می نشست همه می
نشستند و چون فتوحی میرسید همه را برابر
قسمت میکردند و اگر آن قدر نمیرسید که بهمه
برسد می انداختند و اگر کسی از ایشان می مرد
اطلاق مردن بر او نمیکردند که مرده است می گفتند
مانده شد و نشست یعنی بر عارف ...
جایز نباشد چه جان بجان پیوست و آب با آب
و خاک با خاک و هوا با هوا و آتش با آتش در این معنی گفته ام

[illegible] بدن درون کوزه بود هوا پیچیده

درون کوزه آواز و صدا [illegible] کوزه بشکست و

گشت آواز آواز بشکست حباب و گشت یعنی در ما

حضرت شیخ طیب سرهندی از یاران ایشان

سخنان خوب از ایشان نقل میکرد گفت که ما

ایشان را پرسیدیم که الحال مشغولی شما چیست

گفتند که یاد میکنیم خدا را و دوست میداریم خود را

و با خود مشغولیم و ایشان هیچ یک از عبادت ظاهری

نمی پرداختند و اگر کسی میگفت که در قران و احادیث

چنین است بجواب می گفتند که قران و احادیث

آن نیست هرچه گوئی قبول دارم یکی از ملایان

گفت که شنیده ام که نام خدا بر زبان نمی آری گفتند

نام ترا میگیرم گفت اگر نام خدا نمیگیری ترا آزار میکنیم

گفتند متبرکانی خود بتکلیف نام بسیار است
حاضری نام برا چرا نگیرم که نام غایب بگیرم و بابا
درون خانه نمی آمدند و بیرون نشستی نشستند
میگفتند که سقف خانه آسمانست و فرش زمین
شیخ طیب گفت که بابا را گفتم که موی بیش بروت
چرا نمیگیرید گفت آدم برای چه امیرفت مرا چو
نیست برای که بگیرم یعنی دیده عمر زن کرده ام
نه خواهشی باقی مانده است و دیگر شیخ حبیب گفت وقتی
از ایشان پرسیدم که هرگز نمی بینم که چیزی تناول
میکردید یا سیدکی چیزی می خورید گفتند وقتی
که گرسنه میشوم نصف شب یکی نانی
در دهن او میگذارم و این ایشان مغفور پیر شیخ
حضرت شیخ حسین ذره قدس سره و بر آن گفتند کر

وحن

نه معصم نه مسا[illegible] لمان نه کافر
الان که [illegible] طریق ملامت را بدهل و نقاره
عیش بزده و در متاخران هیچ کس چون او
طریق ملامت نسپرده استاد اهل ملامت بوده
در زمان خود چون مخدوم الملک که مثل علامی خلیل
مردی جرائی بوده خواست که او را تعزیر کند در
میان بازار لاهور با زو نوا او را دید شیخ در بیت
بجلو اسپ وی آمد [illegible]ت گفت سوالی بشنو جوابی
بگوی ارکان اسلام نخست در توحید ما و تو
برابر نیستیم حج و زکوة را تو گذاشتی روزه و نماز
را من گذاشتم من چرا مستحق تعزیر باشم و تو نباشی
در [illegible]ب ساکت ماند دیگر هرگز ارادت تعزیر
نکرد و برا طرفه مشربی بوده از صبح تا شام همراه

گویند نمازی و نیاز [illegible] کان در تمام شب [illegible] تبده

دست انکشت هیچکس دست بر وی نیافت

و خوارق و کرامات از وی ظاهر می شد حافظ

قران بود آیتها را معنی غریب میگفت در تمام روز

یک ختم میکرد روزی پیر وی گفت که تمام قران

در نماز بخوان و او شروع در خواندن نمود

چون بسوره الم نشرح لک صدرک رسید بلند

بخندید و نماز را گذاشت و بدر رفت و دیگر

بخدمت شیخ خود نیامد شاید حضرت شیخ حسن

قدس سره ازین بوده باشد که تفسیر این سوره

حسن بخاطرش رسید باشد که الم نشرح لک

صدرک اما بگشادیم سینه ترا بتوحید و معرفت

و نهادیم بار وهم انانیت ترا که پشت ترا شکست

داشتم

بر صفا ببندیم ترا ... در بند کوشش در بستی
که با هر فنائی بقائی است و نخصوصاً ... هر که را
فنا کنی ببندیم باقی کردانیدیم او را به بقای
خویش پس وقتی که فراغی حاصل کردی از
انانیت و هستی موهوم خود پس مشغول بهستی ما
باش و بوبهستی پروردکار خود متوجه کرد یعنی
باطن خود متوجه باش که رب ظاهر و باطن است
شیخ ... را دیده بود و سخنان
عالی ازو داشت میکفت هر که بارادت
پیش وی میرفت اول میکفت که ریش
بتراش بعد از ان پیاله بدست میداد اگر
قبول میکرد مرید میساخت والا او را میراند
ملا عبد الحکیم کفت که پیش وی رفتم و کفتم مرا

مریدی گفت چون ... که مرا در تمام شهر ...
و مرد این کار نیستی و هم ملا گفت پیش وی نشسته
بود شخصی آمد و گفت که عاشق زنی هستم و او بمن
راضی نمیشود و دولتمند. شیخ حسین گفت سه روز
چند روز موضع مخصوص او را نام میگرفته باش بعد از آن
چند روز آن شخص آمد گفت که آن زن بی اختیار
شده دست من داد همچنین شخصی پیش وی رفت
که مرا احتیاج است و آن زنی اند ... عبری خواهد
کرد که رفته زبان ... چون حسین کرد حاجت بر آمد
این قسم خبرها از وی بسیار است شیخ حضرت
محمد شریف قدس سره وی از خراسانیان و مقتدای
زمان ماست وی گفته که مطیعان نمیشوند عاصیان
ولایت اند و مطیعان ولایت عاصیان الوهیت

دهم دل

[illegible] عين الخالق في [illegible] هر [illegible] باطن الا
بصورة الخلق والخلق عين [illegible] والخالق عين الخلق
وليس موجود سوى الله يعني نيست خالق مگر ظاهر
و باطن مگر بصورت خلق و خلق عين خالق است
و خالق عين خلق و نيست موجودي غير الله وهم
گفته الآدم هو الخالق بحقيقت العروج والمخلوق بحكم
النزول و ان ارفع و هم التنزل فهو الله يعني آدم
خالق است بحقيقت عروج و مخلوق است بو هم
النزول و فني كه بر خيزد و هم نزول پيش او خدا است
و هم وي گفته [illegible] و بيت كفر است لا غير في الوجود
يعني شكوتي بر بند كي نيست اين [illegible] انباز
طريقة ذات است و هم وي در خطبه رسالت خود نوشته
كه حمد و صلوات هر دو بر محمد است كه محمد است او و جميع علم اسما

اورا بود محمد احد [illegible] هو هو [illegible] با محمد [illegible]

معلوم قبلی شد کی [illegible] او ورنده [illegible] داکبر بار بسر

گرفته بند محمد روح شد تو جسم خوانی محمد حق [illegible] هو دو ریخ

والی دلیلش ما رای الله غیر الله حکوم لا اله الا الله

محمد کفر و ایمان را شریک است اگرچه ذات را کش لا

شریک بیت محمد شد شریف اندر هزار یک تو سال

هستیش را چون شماری یعنی محمد پیش از هزار سال

رسول بود حالا که هزار سال گذشته در محمد شریف

حقیقت محمدی ظاهر شد و موافق همین حدیث فرموده

که پیش از هزار سال محمد رسول بود بعد از هزار سال

محمد شریف شد گویند در حالت نزع فرو رفته بود

از فقرا که بالای سر او نشسته بودند شروع در کلمه خواندند

کردند چشم وا نمود گفت شما کلمه گفتن نمی‌دانید از من بشنوید

[illegible] وجان بداد [illegible] شیخ صالح
[illegible]
العباس از ایشان فوت کرد و در زمان ما بود اما من او را
ندیده بودم و در دهلی متوطن بود قبر وی هم همانجا است
بلند مشرب بود و خواجه حسین بن یوسف رازی
خلق را از خود میشورانید گاهی نماز می کرد و گاهی
نماز نمی کرد وی بود که بالای او نوشته بود نا گفت
بر و در خواهی که خدا [illegible] بتو نمایم گفت چرا آنکه کلمه طیب
که در مسجد نوشته بود بدانست خدای تو که با من
نمایند او را ماند آری که مشایخ دهلی در روضه سلطان
المشایخ در سماع اند و گریه میکنند بر خواست و نعش
رقت و لعنت بر احوال سلطان المشایخ در قبر دیدند
52 گریه [illegible] ورات مسکن از این سخن منکر او شدند و نیز

بر قتل او [illegible] شدند اما هیچ کس بر وی دست [illegible]
اصحاب [illegible] را مرده [illegible] اما من آن سخنان را
شنیده‌ام چون سخنان نازک بود و مردم نمی‌فهمیدند
از آن دهریه میگفتند وی بود که چون تا او [illegible]
را بیاوردند شیخ پاره شده و الریده دیدم
که برای آن دیدم که می‌گفتند که در راه دین و شرع
مرده است میبینم که بدن او پاره پاره چون دیدم
حال یک مرده و صد مرده گندیده برابر بود بعضی
او نیز مثل آنها متغض و مضمحل شده بود
حضرت پیر کبیر شیخ میر هم پیر منست و هم پیر پیر بزرگ
ترین شطحهای شیخ میر پیر منست ملاشاه و بزرگترین
شطحهای پیر خود منم و طریقه استاد [illegible] شنیدم آن
حسن است و در متاخران حضرت شیخ میر و حضرت

... شان پشت بگرفتند و تحفه ... ت

چون سبب از ایشان پرسیدند فرمودند که آن لقمها

... از ایشان باز داشت که خبر بر او ... اند

شیخ محمد مرید ایشان است مرا گفت که واقعه خود با ایشان

میگفتم که دیده ام که آسمان و زمین همه شمایید فرمودند

که خود را دیده باشی که همه خود تو بودی و من و تو نیست

و هم پرسیدند که شما معتقد فصوص هستید فرمودند

که هر عضو من فصی است چرا معتقد نباشم و هم

میفرمودند که اگر شیخ شهاب الدین سهروردی

و شیخ بهاء الدین ملتانی میدیدند فقیر مرا هر آینه

انصاف میدادند که بر فقیر من و هم میفرمودند که

طالب اسما هیچ نمیرسد تا طالب مسمی نرسد و هم

حضرت شیخ چون سر زن مولانا شاه در اواخر متوطن

کشتر [illegible] که [illegible] بخدمت شیخ [illegible]

و [illegible] که [illegible] شمر جمال دارو بعضی علا

مشغول [illegible] که بیرون عالم غفلت [illegible] اهل

معذورند و هم خود [illegible] از [illegible]

[illegible] عالی نام که نمازشان [illegible]

میترا شد و هرچه خواهد چنان شود و هم ملاحوا

که از مریدان حضرت شیخ میر قدس سره [illegible]

که روزی که در خانه کرنشسته بودم [illegible]

واز انجا برخواستیم و الله الله بلند گفتیم بعد ازانکه

سلامت برآمدم بخدمت ایشان نقل کردم

فرموده اند آه چه آه بلند گفتن الله برای شنوانیدن

خلق دوم الله گفتن که در وقت مردن از نقص است

یعنی نام گرفتن و ذکر کردن از غفلت است

[illegible] نشان علم [illegible]
[illegible] کرده [illegible] و صفا [illegible] و در [illegible] خود را
[illegible] خود را تا [illegible] کرد [illegible] که تا علم [illegible]
[illegible] حضرت محمد یحیی تبریزی قدس سره
[illegible] نشان که [illegible] الامکان است که
مناسبت کرده خانه او باشند فرمودند که عالم کبرا
انسانست و دل انسان خانه خود فرموده و دنیا
عالم صغیر است و دل عالم صغیر این خانه پس باین
مناسبت این را هم خانه خود گفت عوام را راه جهت
نمانند و خواص را از هیچ احتیاج باین نشان که ورد انسانست
خانه و صاحب خانه شیخ از کبار مشایخ زمان بودند بی
سی سال بیش و پا برهنه گرد حرم گردیده اند و اندر زمین
زمان ایشان را طواف الحرم میگفتند مجاور بوده اند

ودر مکتوب خط مثال این دران بوقت [illegible]

[illegible] ایشان نسبت بمهر [illegible] بخدمت ایشان

[illegible] الله [illegible] دوست دار [illegible]

ورواتی که نوشته بودند برای من فرستادند

ومد بخط خود این [illegible]

سلام خدا اگر روشن است وتحیات او که مبارک

ونیکو است مخصوص گردانیم بحضرت جناب کریمه

عالی احسانی الله و محبت الله وفی الله ظهیر دار اشکوه

محفوظ دارد شما را الله تعالی بحق قران عظیم و نبی کریم

و بپوشاند شما را خدای تعالی حلهای جنت در جنت بعد از

عمر طویل بنیت و دعاء ما قبول اما رحلت ایشان روز

پنجشنبه پانزدهم صفر سال یکهزار و پنجاه و دوی هجری

روی نمود و شرح شیخ فرید رحمة الله ایشان

ارزنده مفر ان وقت ما بوده [illegible] حرارت [illegible] عرف
مملو [illegible] سجات تعلق با ایشان [illegible] داشت و [illegible] عشق عالم
رجوع با [illegible] و هرچه از زبان ایشان برمی آمد
[illegible] مستند [illegible] ثبوت متبرا شنیدند و هرگز
هرچه ا[illegible] مبرد تنها دین نکردند و هیچگاه بر زبان
ایشان لفظ الله جاری نمیشد مرید سید محمد شاه
بخاری بوده اند و از کبرای عقلاء مجانین و کملای اولیا
چندین [illegible]ال در گنبد [illegible] خود که بیرون شهر
لاهور در موضع مبالی است گذرانیده بعد از آن
چندین سال بگرد در فرستادن نیز و یکی مرقد
هر چه در کمال تجرید و تفرید و فقر و شکستگی می
بردند مرا اخلاص و اعتقاد تمام بود در خدمت
ایشان اکثر بخدمت میرفتم بصلابت هیبت ایشان

هیچ یک از مشایخ ندیده ام هر کس بخدمت ایشان [illegible]

میرفت وحشتی عظیم در دل آنکس پدید می آمد [illegible]

[illegible] بر سخن ایشان تر بوده [illegible] نتوان با و[illegible]

این غلبه حال و استغراق هرگاه بخدمت ایشان

میرفتم غایب [illegible] بردند و آنجا از قسم میوه

و طعام پیش ایشان می بود البته ثمن میدادند و

فرمودند

برای ایشان می فرستادم البته تناول می

طریقه ایشان این بود که با هیچکس سخن نمی گفتند مگر

شخصی که بخدمت ایشان میرفت و مکث می کرد

اینقدر می فرمودند که برو بکار مرا چون خادم گفت

که با این مخلص خود دعا کنید گفتند سال دوازده

ماه خوش بماند و آخر حصر یابد و دشمنان مردود

باشند خادم را گفتم خاموش باش که من برای

... روی مبارک ایشان ... روی ...
پیش آورد ... من و ... بدست
خادم ... برای من سفر ... پادشاه
... و مرا ... خطاب می فرمودند خوارق
ایشان و اشراق ... ارادت ... نهایت
بود و من خود از ایشان خوارق و کرامات بسیار
دیده ام چنانچه سالی امساک باران شد و خلق
عاجز آمدند و استسقاء علمای شهر اثری نه بخشید
من کس بخدمت ایشان فرستاده التماس نزول
باران کردم فرمودند از امروز تا هفته دیگر خواهد
بارید چنانکه فرموده بودند تا یک هفته بارانی عظیم
بارید رحلت ایشان روز دوشنبه سیوم
ربیع الاول سال یکهزار و شصت و دوی هجری

۵۹

110

بوده وجای مسکن مدفن ایشان گشته ودر …
پیش [illegible] رحلت بمرض [illegible] فرموده اند که پس فردا
خواهی آمد من فهمیدم که رحلت خواهند [illegible] روز
دوم قضیه ایشان روی نمود من در وقت تجهیز
و تکفین ایشان حاضر بودم و مبارک ایشان را
میدیدم گویا در حال حیات اند و همان صلاحیت
و هیبت و میخواهند با من سخن بگویند مدتی پیش
از رحلت شخصی رجب نام نذری بخدمت ایشان
آورده قبول کرده بفقرا قسمت کردند و فرمودند
که میدانم که چه خواهش داری رخواسته از
قبرستان کفش کهنه جسته آوردند و بخادمان
فرمودند تا ویرا آویختند و کفش بسیاری بر سر و
روی او زدند بعد از آنکه نگذاشتند حال عظیم نوبی

ردی

بود و مجذوب گشته بعد [illegible] در سلطان
سر مسیر [illegible] ایشان [illegible] بگذارند و احوال صاحب
[illegible] و مقامات بلند است چون سکوت
استغراق ایشان غالب بود شطحی از ایشان
شنیده نشد پاره احوال ایشان را بجهة تیمن و
تبرک نوشته شد پیر من حضرت ملا شاه
قدس سره پیر من در مریدان حضرت شیخ میر جیو شبلی است
در مریدان سید الطائفه جنید در سکینت الاولیا
چون تفصیل احوال ایشان را و نسبت مریدی
و تربیت یافتن خود را نوشته در این کتاب اکتفا
بشطحی چند نمودم و در تفسیر آیه یا ایها الذین آمنوا
لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری فرموده اند ای
کسانیکه ایمان حقیقی آورده اید نزدیک نماز نشوید

وقتی در حالت [illegible] شد [illegible]

ترا سبب از نماز گذا [illegible] درو [illegible] محجوب

کنا [illegible] است [illegible] حاشیه [illegible] است از [illegible]

قرب [illegible] ممنوع است [illegible] نماز [illegible]

صورت غیرت [illegible] حقیقی [illegible]

نماز ممنوع است درین صورت غیرت [illegible]

از حق مگذر حق را نگر الاهی همه چشم بر ظاهر نگاهی

بباطن هم قران تمام ظاهر نیست شریعت سبب طریقت

و طریقت سبب حقیقت است رباعی تا نگذری از

شریعت عام اندر بیت بر شرع خواص کی نهی گام ای

انجا که شریعت اخص الخاص است از هر دو گذر درست

آرام ای دوست بیت مصلی نماند نماز که خواند مرا منفرد

که همه مشغول بها را گذاشت [illegible] مشغولی ما خود را گرفته

نشستن [illegible]

... نیست و دست بجهان خود مالیدن

... از درون خویش همی یابم دمادم بوی یار

خواز ... یاران همی گیرم همیشه در کنار :: گویم

سخنی ز روی تحقیق و صواب :: گر ز ... بیا

قبول کن روی متاب :: هرگز نشود صفات

ز ذات حجاب :: کی نقش بر آب نیست

ز آب :: یعنی دست تعین بر بدن خود نهادن

دست را اطلاق نهاد نسبت تقید مانع و حجاب

اطلاق نیست و هم در بعضی مکاتب ایشان

مندرج است شعر ای بشنو از تو عین دریائی

چرا این عین در نمائی :: دریاب تو در این جویی

ای طالب تو عین مطلوبی :: ایمان حرف است

کافر کسی که بی ایمان نیست ۵۸ و هم موحد و ای مومن

آن کافری که بحق نرسیده و حق را دید
نشناخته وای کافر وای مؤمنی که بحق نرسیده
وا مبر اند دیده و نشناخته نزد خاصان حقیقت
کفر و ایمان دیگرست و مومن و کافر کسی دیگر
بوده و ایمان و کفر ... دیگرست از جمله
اشعار اینست شعر نشستم منصور تصرف ... را
از منصور وقت ناصر و فتم سطر غیر کرده لا الی
لا اله لا الی الا الله معصور را ساختم بر بدرام
از بهر سر نبرم بها از سوا و ماسوا ماسوی او
گشتیم عین عین ما از عین روشن شد سوا شد عین تا
عاشقم لی ... فرلی حرولی کل لی جسیم هستی
مطلق گشت ارض و سما ما فیهما ما هما ما فیهما او
همه ما ما همه ما و غیر همه ما در همه نیست ما

کار اگر افتد طریقت را باسلام [illegible]

ور دو دست گر افتد شریعت را دعا [illegible] ور شکست

[illegible] شاهد [illegible] یا بدیم از بهر تو [illegible] تکی کعبی اند الحق

دیگر ار قع من لوا [illegible] شاه مپی شو خلاف ار [illegible]

تنگ

گو با نیم اسب [illegible] جو بدم گوشت ندا شد با

می صمت بجا [illegible] شکر که امر نور شد دولت فردای

رتبه اعلا گرفت همت والای ما [illegible] رشته تسبیح ما

رشته زنار شد [illegible] ره سوی میخانه داد مرشد دانای ما

اول و آخر نداشت وصل ترا هر که یافت [illegible] ادم و

همچو انبوه لیلی و یا با نمای [illegible] روشنی کمر ظلمت اسلام

شد [illegible] تا جر زند و قبا سرو که از نا بجا [illegible] شاه

جهان آفرین جای را ار گرفت [illegible] بر [illegible]

جای تو شد جا بجا [illegible] آسمان ربت بت و در مغز و بو [illegible] بست

خوش من آمد این خرابات [illegible]

[illegible] حرف کرامات . عاقل وانست خود

خانقاه و بدو رفت عمری که [illegible] بوده بودیم

در مرتبه هیچ و هست بوده بودیم . خود اند [illegible]

پرستی اکنون . [illegible] دیدیم که خدا [illegible]

لطف ور [illegible] جانانه بدیدیم . هر در خانقاه و صحبتها

شدیم . هرگز نگاه خاص در خود ندیدیم دیدیم

در آن نگاه جانانه خودیم [illegible] حضرت بابای

قدس الله سره ایشان از جمله منفردان بودند

و از مشایخ حال وار بلند و از [illegible] هند بودند

توکل و [illegible] و توحید بی بدل و آن قدر

خوارق و [illegible] بر خاطر که از ایشان دیده بودم

و آن قدر عجایب و غرایب و کرامات که از ایشان

... ... بعضی کلمها این طایفه ... و
شنیده بودم آنچه زبان ایشان ... از
گفتش ماه و یک همان سال منید شیخ الاسلام
قدس سره گفت چنانچه ذوالنون ز... است
که او را کرامات و مقامات ... خود کرا
مات است مقام و حال و وقت ... روی
سخره درمانده است و ابوسعید خراز ... است
که فوقی بر آن متصور نیست حال ایشان بود چون
ذکر ایشان در هیچ یکی از مولفات من نبود و هیچ
کس بر احوال ایشان اطلاعی نداشت خواستم
در ضمن شطحها ... ایشان هم بنویسم
در اوایل دوازده سال مقصا ... زنند
باز دیگر هم دوازده سال حرف نزدند و بار آخر

که جر[illegible] زوند و بعد از مدت [illegible] سال

[illegible] ایشان از هم بر سر لبان آمده بسخن گفتند و از ان

زمان گفتگوی می کردند اما خاموشی و استغراق

بر ایشان غالب بود یک حرفی میگفتند و فرو

میرفتند [illegible] رسید [illegible] ی [illegible] گفتند تیر در ترکش

هر چند بر بود بکار آید چون همه خرج کرده باشی

در وقت احتیاج درمانی در فواید گم گفتن مشایخ

را اتفاق است رباعی کم گوی و بجز مصلحت خویش

مگوی [illegible] از تو نپرسند تو از خویش مگوی [illegible] گوش

تو دو داده زبان تو یکی [illegible] که دو بشنو و یکی

بیش مگوی [illegible] خدمت ایشان کردم

[illegible] را بر رسیدیم نام خود را نگفتند

و فرمودند که همه نامها نام منیت و فقیر را نامی

یعنی باشد

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

حق را جمیع امم کس نتواند نمود ... میزبانیم که

[illegible] ... وچون ایشان را

[illegible] و هوای [illegible] ... نمودند

حق ایشان به حضرت باری تعالی سکفیم و الانام

ایشان را کی چنین بنده اند مرا بسیار دوست می

داشتند و بسیار گستاخ در خدمت ایشان مرا

فرموده اند هرچه خواهی بگو ما و من و شما و تو مگو

روزی از ایشان پرسیدم گفتند تو از صحبت

کسی داشتم ... هیچ باهم کردند در صحبت

که آمد و رفت بخدمت ایشان می کردم هرگز نشنیدم

که تقریبی اسمی از اسمای الهی یا انبیا و اولیا بر زبان

حاجی [illegible] نوا [illegible]

[illegible] کامد [illegible] دوستان [illegible]

کردم [illegible] و قیحی [illegible] مجلس جنید [illegible]

گفت کرامت [illegible]

[illegible]

بنده [illegible] پرسیدم از شیخ [illegible]

وان بدگفته اند بخود پرسیدم [illegible] گفتند

خود غیر از من هر کس را بصیغه مذکر خطاب می

کردند هر که را مخاطب می ساختند در زبان

هندی بصیغه تانیث ادا [illegible] ازین دریافتم

که غیر عارف [illegible] را [illegible] نامند و

خواب و خورد گذشته بودند و قوت ایشان

اگر گاهی چیزی بخوردند جز آب [illegible] که [illegible]

[illegible] شرف صحبت ایشان می آوردند و این

مرید و خادم باشند و وقتی [illegible] بدم گم [illegible] جا جوانی

گفتند نیست و ملا را گشتیم پیش که خوانم بندت

دانشمند شو در ایام بکوشند هرگاه از خدمت ایشان

[illegible] شدم از جدائی ایشان [illegible] گفتند

[illegible] با تو نخواهیم اما مرا با همچنین آشنائی او

[illegible] می بود هرگز نمانده همیشه بر احوال و وقایع من

آگاه بودند هرچه واقع میشد مرا از آن خبردار می

ساختند از بسکه اشراق بر خاطر داشتند هرچه

بخاطر من میگذشت مرا مطلع می ساختند نصف شبی

در خدمت ایشان [illegible] بعد از آن شیخ میر بیاد من

آمد و زمین ایشان برخواست قدمی چند رفتند و

بصورت شیخ میر بر من ظاهر شدند نزدیک من

[illegible] پیشانی [illegible] و گفتند [illegible]

از بابای [illegible] [illegible]

بصورت [illegible] بودند [illegible] که [illegible] خواهش

و خاطر من آگاه شده بودند که از جمله عجایب

است که همه وحوش و طیور و جمادات و نباتات

با ایشان متکلم میشدند پس ایشان [illegible]

برای خوردن نهاده بودند در خاطر من گذشت

که هرگاه ایشان بفرمایند بخورم و ایشان خاموش بودند

جانوری فی الحال در میان من و ایشان پیدا شد

و بزبان فصیح گفت بخور از آنچه [illegible] ایشان تبسم

نمودند گفتند که [illegible] هر حرف می [illegible] همیشه

منبسط و خوشحال و متبسم می بودند و بسیار خوش

طبع و شیرین گفتار بودند مرا افتها و کشالشهای بسیار

از نو

ت ایشان [illegible] روی نمود و روزی مسیله
از ایشان پرسیدم جوانی که فقند خاطر من [illegible]
است تا وقتی نشود من بودم و ایشان بخدمت او می‌ان
که هر قوم همچنین را همراه یکی بر و ندم اسب من شاخ
درختی بسته بوده است جواب موافق قول ایشان
داده گفتم بنمودند که اسب بر قول ما شهادت
شبی که یم [illegible] چراغ بسیار از ایشان دور در هوا
می‌پرید من آن را بایشان نمودم شعر هندی خواندند
که مضمونش این بیت بود که تو شو از ما ال آتش
عشق یعنی دست خود را بر داشتند آن
همان خط آمده بر دست ایشان نشست او را
بر دامن من انداختند و دیگر جانوران صحرایی همیشه
۶۳
آمده بر دوش و دست ایشان می‌نشستند من

همین که نزدیک ایشان [illegible]

[illegible] می رسند و از شما رم میکنند گفتند اینها

آن زنها [illegible] و [illegible] نمی خورند دیگر [illegible]

نزدیک ایشان آمده [illegible] بیابان [illegible]

مساخت دیگر اگر چه هر بدیه بکردند اما هر که

التفاتی میکردند بیک نظر مستغنی میشد [illegible]

کش ایشها روی نمود دیگر اگر چه من خود ندیده ام

اما از جمعی شنیده ام شیر پیش ایشان می آید دیگر

می فرمودند که درین کوه دو خادم داریم که گاه

گاهی بخدمت ما می آیند نه از آدمیان اند

دیگر در سرما و گرما عریان و برهنه می بودند مگر

اندک پارچه کرباسی که ستر عورت بآن می کردند

در عین زمستان خوشبوئی که بر بدن ایشان بنشست

[illegible]

[illegible] را خشک [illegible] شد و دیگر روزی بطباع
موازنه که در حوالی مسکن ایشان می یافت
در خدمت ایشان نشسته بودند من هم بودم
این گفتند که اینها را دوست میداری و رعایت
اینها میکنی گفتم مرا با اینها کاری نیست گفتند
اینها زراعان تو اند محنتها میکشند را عتنایی عبد
ذخیره اند ترا میسازند با اینها مهربان باش و
رعایت میکن و دیگر میفرمودند من بار ایام در بین
را بر میدارم و زمین بار مرا می تواند برداشت
هرگاه از من بار بگذرم مرا سعادت نخواهد داشت
که زمین طاقت بار ندارد و آن از دولت
غمگین نخواهد بود و هر خوشحالی که خواهد در آن
روز میکنند این سخن را پیش از رحلت دوازده روز

فرمودند و مرقد خود را نیز ... بلند تمام ...
روی آنکه ... مطلع شفق صبح روز یک شنبه پانزدهم
ربیع الاول سال یکهزار و شصت و دو هجری
حیات ابدی را اختیار کردند و بعد از دوازده روز
رحلت شیخ فرید رحلت ایشان واقع شد نزدیک
موضع سرهند که از توابع پرگنه ... است مرگ
... که فرموده اند ایشان ... از الست بودیم اکنون
آمده ایم معنی گفته ام رباعی از مرگ نباشد اهل دل را
آزار ... از خواب نترسد چو شود دل بیدار ... جان
تو حسن را ببیند ... چه باک ... که ... شود ...
ببیند از دو عالم ... حضرت شاه محمود ...
قدس سره ایشان از استادان ... اند ... عهد
خود در فقر و ملامت و ریاضت و مجاهدت ...

و تجرد [illegible] اند اند چندین ایام عزلت گزیده اند

روی بهیچکس نه بینند و هر که بخدمت ایشان رود

از پس پرده باز حرف زنند پیش ازین بنده مال

مرا میگفتند که نمیخواهم که روی خود بکسی بنمایم

گفتم خلق را رحمتست دیدن روی شما گفتند

روی خود را بهمان کس میخواهم بنمایم که کامل عارف

بود و خلق خود برای این مطالب پیش من نمی آیند

پس از دیدن من چه فایده خواهند برداشت

شاه مدار قدس سره هم در اواخر برقع می انداختند

و روی بکسی نمی نمودند من هرگاه بخدمت ایشان

میرسیدم میگفتند الله بیا و همه کلام ایشان با هر که

بوده همین بود که الله بیا الله بنشین الله برخیز روزی

با ایشان نشسته بودم گفتند از اشعار سر خود ۶۵

ملا شاه چیزی بخوان من ... رباعی [illegible]

دلی که با توحید حق شود و راه ما مشغول شود

ذکر ... شغل خدا مشغول نماند شغل ... رفت

اندر حق ... هرگز نشود جدای مشغول خدا ... ایشان گفتند

خدا به مشغول خدا می شود ما و تو کجا با هم مشغول به خدا

مشغول خدا است این شطحیات از مکتوبی که

بخط خود بمن نوشته اند نوشته شد سبحان الله

تا وقتی که خود را بنده میدانستم همه را بنده می

دانستم وقتی که خدا را همه جا دیدم از آن وقت

خود را و همه عالم را خدا دیدم یعنی وقتی که قالب

... زن خود را مرده میدانستم همه قالبها را مرده

و می میرد و خواهد مرد میدانستم و از آن زمان

که قالب مبارک ظاهری خود را زنده دیدم

قالبهای اولین و اخرین در نظرم زنده در
امده اند و هم فرموده سبحان الله عجب ما ئیم
در نظر خود خبر و یکدیگر بن کجا خلق من وخلق هم
اند و هم فرموده بیت کر خبر او نیست در سرای
وجود بحقیقت کسی دیگر موجود قال الانسان
سری وانا سره بیت سر نیست درین عبد حقی
گر شود آن کشف بلی بشنو ونمون صورت معبود
می باید و در حقیقت عاشق و معشوق عین معشوق
و معشوق عین عاشق است بیت عاشق و معشوق
اندر ره بعشق آمدگی احول اند انانکه میگویند این
رشته دو توست حدیث قدسی ینابیع من خاشت
که الله تعالی فرموده ای محمد نزد محبت شراب او لیا
دقتی که نوشند مست شوند هرگاه مست شوند

و بیکبار شدند وقتی که طرب کنند و اسما شوند [illegible]

واصل شوند و داخل شدند نیست فرقی میان

ومیان ایشان [illegible] من [illegible] الله جانان [illegible]

عشق نیز عاشق نو معشوق هم [illegible] ظاهر جانی [illegible]

عاشق است و او [illegible] جانان [illegible] عاشق [illegible]

از سر [illegible] معشوق [illegible] نور محمد [illegible]

[illegible] عدالت و در گوش دل ایشان [illegible]

معشوق و عاشق [illegible] نیست [illegible]

نیست در وحدت قلندر خدا دان خدا

دان قلندر و هم فرموده [illegible] احمد [illegible]

یک میم فرق است [illegible] عالم و در آن یک میم غرق

بزرگی نعت محمد را دیدند و نشناختند و خدا را

دیدند و نشناختند آه آه هر که محمد را نشناخت